

چراغ

ماهنامه دگرباشان جنسی ایران

سال ششم - شماره ۶۵ - بهمن ۱۳۸۹ - ژانویه / فوریه ۲۰۱۱

برزخ دگرباشان در تبعید:
گفتگو با سه نفر از پناهجویان ایرانی در ترکیه

امروز و امفردا - ساقی قهرمان

راه رفتن در برف - مهدی همزاد





ماهنامه دگرباشان جنسی ایران

به نام یزدان پاک

سال ششم - شماره ۶۵ - بهمن ۱۳۸۹ - ژانویه / فوریه ۲۰۱۱

صاحب امتیاز و مدیر مسوول : سازمان دگرباشان جنسی ایرانی

سردبیر : شروین دریادار

هم کاران این شماره : ساقی قهرمان

حمید پرنیان

مهدی همزاد

افسانه شفیعی

خشایار

هرمزد

رامین جعفری

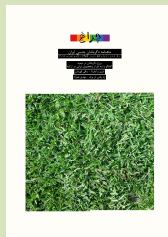
شار

فرزاد

طاهر زاکاریان (طرح جلد)

کاوه اهورایی

رامتین آزاد



www.blog.irqo.org

آدرس وبلاگ :

board@irqo.org

آدرس پست الکترونیکی :

member@irqo.org

آدرس اشتراک :

www.irqo.org

آدرس وبسایت سازمان دگرباشان جنسی ایران :

چراغ در ویرایش مطالب رسیده آزاد است .
مسئولیت معنوی نوشته های مجله بر عهده ی نویسندگان مطالب
است .

چراغ بیستم هر ماه مطالب خود رامی بندد .
برای ارایه مطالب در هر شماره ، با سردبیر مجله تماس بگیرید .
چراغ ، هفته اول هر ماه منتشر می شود .

فهرست

- سخن سر دبیر شروین دریادار ۲
- ادبیات
- حمید پرنیان / ترجمه داستان کوتاه از سمیعه اطعوت ۸
- ساقی قهرمان / امروز و امفردا ۹
- افسانه شفیعی / برومئو ۱۰
- شار / دردم گرفته بود ۱۰
- افسانه شفیعی / دورا ۱۱
- مهدی همزاد / راه رفتن در برف ۱۲
- فیلم و موسیقی شروین دریادار ۱۳
- سلامت رامتین آزاد ۱۹
- موفقیت خشایار ۲۱
- برزخ هرمزد ۲۴
- گفتگو
- رامین جعفری / مصاحبه با محمد راهبی ۲۷
- رامتین آزاد / مصاحبه با امین ۳۰
- نوجوان
- کاوه اهورایی / نوجوان دگرباش و خانواده ۳۲
- فرزاد / تلاش برای چی ؟ ۳۴
- حمید پرنیان / رویداد ۳۶



سخن سردبیر

شروین دریادار

بنویس از اونایی که دست باد ، کنده بی ترحم ریشه هاشونو "
شاهین نجفی - آلبوم سال خون - قطعه همجنس "

قطعه ای بسیار کوتاه (سه دقیقه) که از همان ابتدای شنیده شدن- اگر دگرباشی هستی که در ایران زندگی می کنی/کرده ای-خودت را درون اش می یابی. مثل خواب عمیق بسیار کوتاهی که وقتی بیدار می شوی ، از عمق خوابی که دیده ای متعجب می شوی و حیرت می کنی.

شاهین در این قطعه ی کوتاه، بسیار خوب توانسته است با یک همجنسگرای ایرانی همذات پنداری کند. ریشه های بودنِ همجنسگرای ایرانی، از همان ابتدایی که موفق می شود خودش را بشناسد یعنی از همان ابتدای نوجوانی، بی ترحم و بی تردید کنده شده است. سیستمی که در جامعه ی مردسالارایران ساری و جاری است، بسیار قبل از این که نوجوان همجنسگرا خودش را بشناسد، راهکارهای بی کم و کاستی را برای کندن ریشه های بودنِ او تعبیه کرده است. لحظه های شناخت گرایش جنسی، جرقه های کوچک و ناخودآگاهی هستند که آرام آرام و در سنین نوجوانی نمایان می شوند. و من به شما نشان خواهم داد که همراه با اولین جرقه ی شناخت گرایش جنسی، اولین تیشه به ریشه ی موجودیت اجتماعی فرد دگرباش ایرانی زده می شود. او از اجتماع می گسلد و یک زندگی دوگانه برایش رقم می خورد.

نوجوانی که هنوز پی به گرایش جنسی خود نبرده است، با سایر دوستان خود صمیمی است و رشد شخصیت و هویت او در پیوند با دوستان اجتماعی اش سیر طبیعی خود را طی می کند. لحظه ای می رسد که این سیر طبیعی دچار اشکال می شود و این مصادف با زمانی است که اولین جرقه ی شناخت گرایش جنسی در درون این نوجوان زده می شود.

این اتفاق می تواند در اثر احتمالات دامنه دار و پیچیده و به صورت های مختلف به وقوع بپیوندد ولی برغم گوناگونی و تنوع بسیار زیاد ظاهری، تنها و تنها یک احساس مشخص در وجود نوجوان می آفریند. احساسِ گسستن. جامعه ی ایران، جامعه ای طبقاتی است ولی اکثریت خوبی از افراد جامعه در طبقه ی متوسط زندگی می کنند.

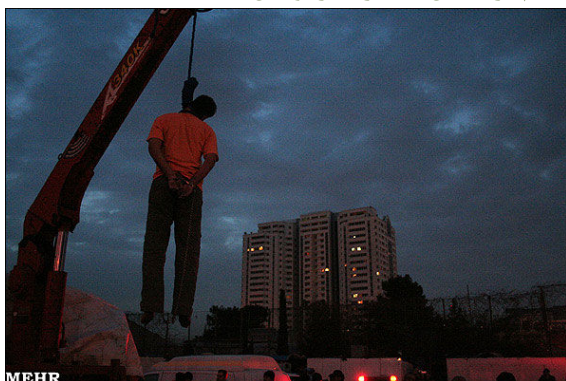
طبقه ای که دسترسی محدودی به اینترنت دارند و در زمستان، کفش ها و کاپشن سال گذشته را می پوشند. گاهی با دوستان شان به استخر می روند ولی در خانه شان استخر و جکوزی ندارند. نوجوانی که در این طبقه زندگی می کند، از طرف سه پایگاه مشخص تحت بمباران عاطفی و اطلاعاتی است. خانواده، دوستان و رسانه های ارتباط جمعی. فرهنگ مردسالارانه و خشن، فصل مشترک و نقطه تلاقی این سه پایگاه مشخص است. عاملی که خانواده و دوستان و رسانه را تبدیل به پایگاههای تخریب زندگی اجتماعی دگرباش ایرانی می کند، فرهنگ مردسالارانه و ناروادار است. به زبان آوردن این جملات بسیار دردناک است ولی ناگزیر از پرداختن به دردها هستیم. خانواده و دوستانِ یک انسان، به جرات می توان گفت که از مهمترین عوامل پیوند انسان به زندگی و بودن هستند. کودکی که پا به سنین نوجوانی گذاشته است، هیچ ملجا و پناهی غیر از خانواده و پدر و مادر ندارد.

او با احساس اولین جرقه های شناخت گرایش جنسی، ضرورت صحبت و کسب راهنمایی را حس می کند ولی راهِ صحبت بسته است. او می داند که صحبت از مسائل جنسی با افراد خانواده ممکن نیست و این گزینه به راحتی از طرف او کنار گذاشته می شود. این اولین و مهلک ترین ضربه ای است که می تواند به یک نوجوان وارد شود.





اعدام در خیابان، یادگار عصر توحش



هشتاد سالی از زمانی که "ادوارد ثرنایک" یکی از نظریه پردازان معروف روانشناسی و صاحب قانون اثر در کنگره روانشناسی آمریکا با کمال فروتنی اعلام کرد که بخش دوم قانون او که بر کاهش رفتارهای نامناسب با استفاده از تنبیه دلالت داشت اشتباه بوده است می گذرد. از آن زمان هزاران نظریه پرداز با مشاهدات و بررسیهای دقیق به تایید نظر او پرداخته اند. مجازات هیچگونه اثر بازدارندگی از جرم و جنایت ندارد و برعکس دیدن صحنه مجازات می تواند به ترویج خشونت و از بین رفتن قبح رفتارهای پرخاشگرانه در سطح جامعه منجر گردد.

قاتل میدان کاج را که به دار آویختند به شهادت عکسها و فیلمها و گزارشهایی که به سراسر جهان مخابره گردید هزاران نفر بطور زنده نظاره گر جان دادن وی بودند. در لحظه ای که طناب بالا کشیده شده بود جمعیت با شور و هیجان بی سابقه ای با فریادهایی از سر شادی و شغف به پایکوبی پرداختند و از عاملان اعدام وی تشکر نمودند. در بسیاری از روزنامه ها عکس جنازه آویزان فرد معدوم با شکلی تمام قد و با هیبتی دهشتناک چاپ گردید و خاطر امت غیور از این بابت برای همیشه آسوده شد!

فروید در نظریه روانکاوی خود بر غریزه مرگ اشاره ای قوی دارد. بر اساس این تئوری مردمان همانگونه که به زندگی می اندیشند مرگ را نیز دنبال می کنند. تمایلات مرگ خواهانه ریشه در سازمان روانی و رفتاری همگان دارد. مشاهده مرگ دیگری دو خاصیت همزمان دارد: مشاهده گر با استفاده از مکانیسم جابجایی مرگ را به دیگری فرا می افکند و جان خویش رهایی می بخشد و با واپس روی به دوران توحش بشر ابتدایی رفتار غریزی بقای نوع را بروز می دهد و دوم اینکه غریزه مرگ طلبانه خویش را به ارضا نزدیک می سازد.

گسستن ارتباط احساسی با خانواده و احساس دوری از کانون خانواده در سنین نوجوانی بسیار خطرناک است و این احساس بیگانگی و دوری از همین سنین نوجوانی در فرد شکل می گیرد. جایگاهی که خانواده در رشد شخصیتی و اجتماعی فرد ایفا می کند، غیر قابل جایگزینی است و شخصی که حمایت خانواده را از دست می دهد، بدیهی است که سعی خواهد کرد این خلا عظیم را به نحوی پر کند و می دانیم که این خلا پر شدنی نیست و مواجهه با این خلا، آن هم در ابتدای زندگی، مشکلات جدی ای را در کل زندگی فرد به بار می آورد. نوجوانی که ارتباط احساسی اش را با خانواده، گسسته شده می بیند، به دوستان اش پناه می برد.

دوستانی که تربیت شده ی همان سیستم مردسالار هستند و نگاهی مردسالارانه و صلب دارند. تمسخر ها و توهین ها و تجاوزها شروع می شود و لطمات جبران ناپذیر روحی و جسمی هر روز بیشتر و بیشتر سلامت فرد را تهدید می کند. این لطمات با همراهی اطلاعات غلط و بی پایه و اساس رسانه های ارتباط جمعی - که تنها منبع بی طرفی است که در دسترس نوجوان قرار دارد - فرد را به حالتی از حس گناه عمیق و خود کم بینی و بیگانگی از دنیای اطراف می رساند و اینجاست که دگرباش ایرانی، ریشه هایش را قطع شده می بیند و این عمق فاجعه است.

در چراغ ۶۴ با تاسف فراوان، حادثه ی غم انگیز مرگ یک جوان ایرانی را در قلب ایران و در مقابل دیدگان ساکت و بی احساس تماشاگران نوشتیم و نمی دانستیم که حادثه ای به مراتب تکان دهنده تر و زجر آور تر در مورد این اتفاق به وقوع خواهد پیوست. قاتل جوان مزبور، در محل قتل و در میان هلهله و شادی همان تماشاگران، به دار آویخته شد.

چرخه ی خشونت در جامعه ی ایران به تندی می چرخد و شهروندان را بی اینکه بدانند، با خود می چرخاند و به ناکجا آبادی می برد که در آن از کشته شدن یک انسان - هرچند خاطی - در ملا عام لذت می برند و شادی می کنند. این چرخه تا کجا ما را با خود خواهد چرخاند؟ جامعه ی داخل ایران با سرعتی عجیب به سمت ناهنجاری های روانی پیش می رود. مواظب خودمان باشیم. شرح این واقعه ی وحشتناک و بررسی آن را از وبلاگ **دکتر ابراهیمی** می خوانیم.

آنچه ناهنجاری رفتاری و روانی جامعه، و ماجرای قتل میدان کاج و اعدام قاتل میدان کاج، تماشاگران بی تفاوت قتل، و تماشاگران هلهله کن و تکبیرگوی صحنه ی اعدام را برای جامعه دگرباش جنسی تبدیل به کابوسی عظیم تر از آنچه برای دیگر افراد جامعه است، می کند این است که وقتی مردم به خشونت عادت کرده باشند، با مفهوم عدالت اجتماعی، و حقوق بشر آشنا نباشند، چیزی به نام دادگاه و روند حقوقی تعیین جرم را نشناسند، با تعریف جرم آشنایی نداشته باشند، بسیار دیرتر و دشوارتر قبول خواهند کرد که افراد همجنسگرا و تراجنسی به خودی خود مجرم نیستند و سزوار خشم خداوند و خشونت دستگاه قضایی و افراد جامعه نیستند و می بایست دارای حقوقی برابر با بقیه مردم باشند. در چنین جامعه ای، فرد دگرباش جنسی، و فعال حقوق دگرباشان جنسی دیگر تنها مسوولیتش اطلاع رسانی از نقض حقوق دگرباشان جنسی و درخواست از جامعه برای حمایت از حقوق دگرباشان جنسی نیست، بلکه ناچار است مفهوم حقوق بشر و نقض این حقوق، و تعریف جرم و تناسب مجازات، و بشر بودن دگرباشان جنسی و عدم ارتباط مستقیم دگرباشی جنسی با جرم را هم حرف به حرف معنی و بازتعریف کند. یک جامعه ی خشن و بی منطق، دگرباشان جنسی را وادار به فرار و یا انزوایی نا خواسته می کند.

گفتگو و ارائه ی اطلاعات معتبر علمی، تنها راهی است که دگرباش ایرانی می تواند جهت رسیدن به آرامش و حقوق برابر شهروندی از آن استفاده کند. گفتگو پدیده ای دو طرفه است. یعنی با پا پس کشیدن و اعمال خشونت از سوی یکی از طرفین، انجام گفتگو منتفی است. گفتگو پدیده ای است که به شدت نیازمند هم فهمی و درک متقابل است و بدون وجود فضایی منطقی و دوستانه، انجام گفتگو منتفی است. نمی دانم در جامعه ای که خشونت در آن ترویج می شود و قبح اعمال خشونت، روز به روز بیشتر و بیشتر در آن شکسته می شود، آیا جایی برای گفتگوی ثمر بخش خواهد ماند؟

در بیماران مبتلا به سادیسیم جنسی یکی از مهمترین راههای کسب ارضای جنسی ضرب و شتم و آزار شدید بدنی شریک جنسی است. حتی مشاهده صحنه های همراه با آزار و اذیت شدید می تواند به انزال جنسی آنها منجر گردد. آنها قربانیان خود را با شکنجه های وحشتناک و در بسیار موارد با کشتن تدریجی و آرام و بریدن اعضا و مثله کردن مورد رفتار قرار می دهند و به گفته خودشان لذتی وافر و وصف ناپذیر کسب می کنند.

در بیماران سایکوپات یا ضد اجتماع نیز گرایشهای خشونت گرایانه به عنوان یکی از مهمترین علائم تشخیصی به حساب می آید. آنها برای رسیدن به خواسته های خود از انجام هر گونه رفتارهای پرخاشگرانه در حق دیگران خودداری نمی ورزند. نفع آئی و عدم توجه به نتایج عمل و رفتار از مشخصه های این اختلال شخصیتی و روانی محسوب می گردد. برای آنان نیز دیدن صحنه های خشن و مرگ دیگران لذتی معادل ارضای جنسی دارد.

در آخر بخش کوتاهی از گفته های یکی از مراجعانم را در اینجا بخوانید:

"دیدن صحنه های اعدام و مرگ و تصادف و اجساد آرزوی همیشگی من است. توی اخبار تلویزیون روزنامه ها همیشه دنبال مرده ها می گردم. هر چه بیشتر بمیرند لذتش برای من بیشتر است. یکبار توی خیابان یکی را دار می زدند. از یک هفته قبلش منتظر روز اجرای حکم بودم. آن شب از شدت هیجان خوابم نبرد. تمام بدنم مور مور می شد. میل جنسی شدیدی در خودم احساس می کردم. وقتی جرثقیل او را بالا کشید من دستم توی شلوارم بود. همزمان با جان دادن او من به انزال رسیدم. لذتی به من دست داد که هیچ چیز دیگر نمی توانست آن را برابم ایجاد کند" (۱)

جامعه ای که همجنسگرای ایرانی را وادار به فرار و یا انزوایی نا خواسته می کند، جامعه ای است خشن و بی منطق. اعدام هایی که در ملا عام انجام می شوند، سلامت روانی و حس همزیستی مسالمت آمیز افراد جامعه را هدف گرفته اند.

تماس با شروین : shervin.daryadar@gmail.com

(۱) این مطلب در تاریخ ۷ ژانویه ۲۰۱۱ در وبلاگ خاطرات یک دکتر روانشناس منتشر شده است. <http://drebrahime.blogspot.com>



Editorial

Shervin Daryadar

“Write about those, those uprooted by the wind, the ruthless wind” Shahin Najafi – The Year of Blood–Hamjens^a track.

The track is a short piece (three min) and if you're queer, living or have lived in Iran, right from the beginning you'll identify with it. It's more like awakening from a deep brief sleep, puzzled and shocked by the significant dream you've just had.

In this piece, *Shahin* identifies with the Iranian gay men so extremely well. A gay man's ties to his own being is severed most brutally and indefinitely from the first stages of self-awareness, his teen age years. The social system of patriarchal Iran has been skilful so far to uproot him long before a homosexual teen reaches self-awareness. Those brief moments of distinguishing sexual orientation are unconscious tiny sparks appearing ultimately during the early teen ages. And I would like to present to you how, along with these first sparks of awareness of one's sexual orientation, also the first axes slash away roots of the homosexual's social existence; he breaks away from the society and indulges in a dual life style.

A teen, not yet aware of his own sexual orientation enjoys intimate friendship with his/her peers. His/her character and identity in relation with the environment develops with a usual pace. Then the moment arrives when this natural growth halts; the first sparks of self-awareness of sexual orientation dawns on him/her. This could happen out of numerous complex reasons but creates only one single feeling in the teen: the feeling of disconnection, of not-belonging.

Iranian society is a class-oriented society with the majority belonging to the middle class that has limited access to internet; can't afford new wardrobe every coming winter; occasionally swims with friends in the public pools but has no jocos and not a pool in his own backyard. A teen belonging to the middle class family is bombarded with emotions and information from certain three bases: family, friends, and the media. The harsh patriarchal culture is these three clashes together. What turns family, friends and media into destructive grounds for the Iranian LGBT's social life, is the biased non-tolerant patriarchal culture. Of course admitting this fact is painful but none the less, we have to look into the problem of culture. It is crucial to acknowledge the fact that family and friends are one's first and foremost connection to one's livelihood. A child, approaching teen ages, has no shelter and refuge besides his/her parents. With the first sparks of awareness of sexual orientation, the teen has an urge for engaging in conversations and acquiring advice, but all doors all shut on his face. He is well aware that it is not appropriate to speak about sex and sexual issues with family members. This is the first and worst of damages coming to him/her.

Breaking away emotionally from one's own family, feeling alienated from the family circle is a dangerous and damaging feeling during the vulnerable years of puberty; the self-isolation takes shape during these years. The function of the family in the formation of one's character, and his social growth, is an irreplaceable one. If a teen loses support of his family, of course he will try to fill the gap and we are well aware this gap will not be filled. Facing with this vacuum, during the first stages of life, causes serious troubles in the later stages. A teen whose emotional ties is disconnected with his family takes refuge in his circle of friends. These friends are schooled by that same patriarchal system and have a patriarchal



outlook. At this point, again, he faces insult, is sneering at, most often he is sexually assaulted and raped. Irreparable mental and physical damages threatening the teen add up by the day in this stage. To these damaging effects, false and baseless information from the media – the only neutral source of information at hand – is added and drags him into feeling guilt, alienation and thus destroys his self steam. The young Iranian lesbian, gay, transsexual then is left with his/her uprooted alienated self, and this is the real tragedy.

We wrote of the sorrowful death of a young man, who was stabbed, repeatedly, to his death, in front of the eyes of the onlookers, the general public, pedestrians in a street in Tehran, and we did not know that another, more painful scene would take place soon after; the killer was hanged, less than a month later, on the spot, and among the cheering of the same audience who gathered there early in the morning to watch the execution take place.

Cycle of violence is unusually rapid in Iran and drag people into a nowhere land where they draw pleasure from watching a man sway down the gallows. Where would this cycle of violence take us? Should we say that the Iranian society speeds towards mental deformity? We must be watchful with the changes taking place in our social norms and morality. This horrific incident is explained in [Dr. Ebrahimi's weblog](#)^b.

But what makes this incident significant, or more horrific, for the LGBT community is the fact that we as the LGBT community can not appeal to the public for understanding and compassion when the public is so deeply indulged in punishing the criminal, and when the public looks at us as criminals, and when they believe that hanging and torturing is the just punishment for criminals.

In society when people are not so familiar with basic human rights, with justice and just legal processions, with the proportion of crime and punishment, with the legal definition of crime, the LGBT community and LGBT activists must fight in many fronts. It is not as simple as notifying the public that violence of human rights is taking place in the society, but the harder task is to define human rights and define violence.

a : Same-Sex

b : <http://drebrahime.blogspot.com>



ادبیات

آن تعطیلات تابستان (داستان کوتاه)

سمیعه اطعوت - ترجمه حمید پرنیان

وقتی در آن کوچه‌ی تنگ و قدیمی با بچه‌های همسایه‌ها بازی می‌کرد، هنوز عضو مهم گروه بود. غروری که وی از بابت این عضویت داشت چنان زیاد بود که آن را پیوسته به رخ هم‌کلاسی‌های‌اش می‌کشید. ارتباطی که وی با این گروه داشت به بازی یه‌قل‌دوقل و هفت‌سنگ و فوتبال ختم نمی‌شد، حتی محدود به خلوت کردن‌های معصومانه‌شان هم نمی‌شد.

او حتی با بچه‌های گروه جنگ‌بازی هم می‌کرد، و اتفاق این بازی از بازی‌های محبوب‌اش بود. در این بازی باید سریع بدوی و عضله‌های قوی‌ای داشته باشی، هم‌چنین باید رفتاری خشن و وحشیانه‌ای داشته باشی.

یک روز از مدرسه که برگشت خیلی شاد بود، چون تعطیلات تابستانی شروع شده بود. همیشه آخرهای سال تحصیلی همین کار را می‌کرد؛ لباس مدرسه‌اش را درمی‌آورد و تی‌شرت گل‌گلی و شلوارک سفیدش را می‌پوشید. تن کشیده و قلمی‌اش زیبا و متناسب و پرنرژی به نظر می‌رسید، درست مثل همه‌ی تن‌های سالم نوزده ساله‌ی دخترانه.

او و برادرهای‌اش داشتند آماده می‌شدند که بروند بازی. برادر کوچک‌اش سنگ‌هایی را که قبلن جمع کرده بود می‌آورد و برادر بزرگ‌تر میله‌ها و تیرکمان‌ها را، و بعد می‌رفتند توی کوچه تا جنگ‌بازی کنند.

آن‌ها با شوق از این کوچه به آن کوچه دویدند و اصلن متوجه‌ی گذشت زمان نشدند، متوجه نشدند که زمان چه سریع گذشت. عصر که شد مادرشان خواهر کوچک را فرستاد دنبال‌شان تا برشان گرداند خانه.

وقتی به خانه برگشتند کاملن نفس‌بریده و خاک‌آلود بودند. بی‌توجه به موهای ژولیده و صورت و دست و پا و لباس‌های کثیف‌شان، با سر و صدای زیاد و شاد وارد خانه شدند. پدرشان توی راهرو نشست، و عجب بود. ساکت و خاموش نشست بود و سرش پایین بود، انگار که غرق فکر کردن بود. دست و روی‌شان را شستند و عصرانه را خوردند. همین‌که برادرهای‌اش رفتند اتاق خواب‌شان، مادرش او را از توی راهرو صدا کرد. پدر بلند شد و رفت آشپزخانه.

مادرش دوستانه پرسید «بازی چه‌طور بود؟» یک‌نفس جواب داد «خیلی حال داد، ما بردیم. فتحی زمین خورد و از سرش خون اومد. سمیر هم من رو زمین انداخت اما محل‌اش ندادم. فردا مرحله‌ی فینال بازی ماست. می‌خوایم ببریم‌اش.»

مادر گفت «خوبه، خوبه» تا بتواند او را ساکت کند. بعد خیلی جدی ادامه داد «امروز ابومحمد مغازه‌دار و فهمی سبزی‌فروش اومدن با پدرت حرف زدن.»

«چی می‌خواستن؟»

«به پدرت گفتن که تو بزرگ شدی و ...»

مادر برای لحظه‌ای ساکت شد و بعد دختر پرسید «که چی؟»

«سینه‌ها ت بزرگ شدن. اون‌ها ناراحت می‌شن که تو تی‌شرت می‌پوشی و توی خیابونا با بچه‌ها این‌ور و اون‌ور می‌دویی.»

«چی؟!»

«دلالت! از الان به بعد، نمی‌ری خیابون. این رو پدرت گفته. و، از الان به بعد، تی‌شرت پوشیدن ممنوعه. این لباس‌ها رو می‌دی به برادرت.»

دلالت، زخم‌خورده، داشت اعتراض می‌کرد «اما مامان! من دوست دارم بازی کنم، دوست دارم تی‌شرت بپوشم. آخه این‌ها چه ربطی به...» مادرش پرید وسط حرف‌اش: «بحث تمومه. نمی‌خوام

یه کلمه هم ازت بشنوم.» بعد اتاق را ترک کرد.

دلالت برای لحظه‌ای ایستاد انگار که پای‌اش را بسته باشند. خودش را کشاند به حمام و در را قفل کرد. نشست کف زمین و انگار نمی‌توانست فکر کند. بعد ناگهان بلند شد و تی‌شرت‌اش را درآورد و به خودش توی آینه نگاه کرد. دست‌های‌اش را برد روی سینه‌اش، زیر انگشت‌های‌اش دو جوانه‌ی کوچک و گرد را احساس کرد. به یاد آورد که ابومحمد هفته‌ی پیش تلاش کرده بود تا این‌ها را لمس کند. نتوانست احساسات‌اش را کنترل کند، خودش را با تی‌شرت پوشاند و بغض‌اش ترکیب و اشک‌ها سرازیر شدند.

امروز و امفردا / ساقی قهرمان / ۲۰۰۴

پدر که آقایی است با کتشلواری نسبتاً اتو کشیده
خود را از در هل می دهد بیرون
در را به روی باد می بندد
مادر که خانمی است با دامنی سه انگشت بالای زانو
در خانه می دود از این اتاق به آن اتاق
از این اتاق
به آن اتاق
سایه اش به دنبالش دوان دوان
دوان دوان
ما که بچه هایی هستیم درشت،
و ریز،
توی حیاط
دور تا دور حوض، لب حوض، پشت به آب حوض،
نشسته ایم و خم شده ایم رو به پشت سر
حالاحالاست که بیفتیم توی آب و بخیسیم
پدر که آقایی است با کتشلواری،
از در می خزد تو
مادر که خانمی است با دامنی،
از این اتاق به آن اتاق،
سایه اش،
ما که بچه هایی هستیم
لب حوض دور تا دور
دوان دوان به سوی سفره می رویم
پدر ما را بر میدارد می گذارد پای دیوار
پدر ما را بر میدارد می گذارد روی تاقچه
پدر ما را بر میدارد از بند رخت آویزان می کند که بخشکیم
ما که بچه هستیم، بچه هایی هستیم که آویزانیم از بند رخت
پیش از آن که بخشکیم سنگین می شویم و ول می شویم روی
آجر فرش حیاط
مادر که خانمی است، دوان دوان
پدر که آقایی است، دوان دوان
شهر پر می شود از بچه های ترکیده
پدر کتشلوارش را تا نیمه اتو می کشد
مادر دامنش را روی زانو می کشد
با هم ویله می کنیم
باد می آید باد می آید
شهر را جارو می کند

خانه را جارو می کند
مثل دست گل
دست در دست هم می اندازد
دست در دست هم که می اندازد، در دست پدر هم می اندازد، در دست
مادر هم می اندازد
توی گوششان می گوید: ما بچه های نترکیده می خواهیم.. ترکیده ..
ما بچه های نترکیده .. ترکیده.. می خوا.. خواهیم..
باد می رود
باد می آید
ما که بچه هایی هستیم بچه
خانماًآقاخانمهایی از آب در می آییم باد کرده
مادر که خانمی است، دق می کند می میرد
پدر که آقایی است، دق می کند می میرد
ما که باد کرده ایم ترک می خوریم و خانماًآقایی می شویم ترک
خورده
باد می آید
باد می آید
باد می رود
باد می رود





برومتو/ افسانه شفيعی / تقدیم به الهام ملک پور

و این چنین بود
 دو جفت چشم شیشه ای زل زد
 پنجه ای به شیشه کوبید
 سایه ای از پشت ویتترین بلند شد و جر داد آسمان دودی تهران را
 اشگ هاش عابریان را چنان غافل گیر کرده بود که شاشیدند توی تنبانشان
 همان وقت که می دانی همه چیز خوب پیش می رود
 و دوستان نامش را بر مهرهای لاستیکی فاسدشان قلب می کنند
 چه روشهای کهنه ای امتحان می کنند این دوستان
 با نقابهای پوشالی ناتوانی و تاریخ هایی که با هم جور در نمی آید
 و هر تازه وارد قطعه ای عن توی لوله آزمایشگاه
 یه وری که نگاه می کنم می توانم گوشه لب هاش را حدس بزنم که افتاده است بلند نمی شود
 دو گوش فیلی به ظریف ترین چیزها مانند است
 عزیز من چکمه های سربازی جنگ را آسان جلوه می دهند
 و از پشت سادگی اشیاء
 به یک انگشت که آرام روی میز تک می زند
 ترشحات غلیظ با همان ذربین های قدیمی قاچ خورده هم پیداست
 این طور که معلوم است هر صبح با آرایشی تازه و میخی بر پیشانی به مار بازی می روند
 باشد نرم تنانه به برگی سقوط می کند
 با شکوفه های یخ راه رفته است
 با دو جفت چشم شیشه ای
 و پوست کریکودیل

دردم گرفته بود / شار

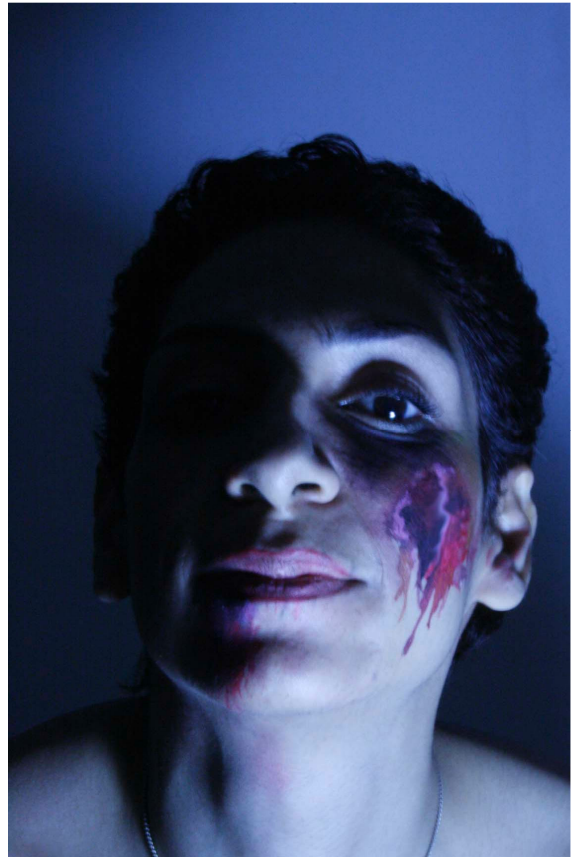
ادیتم می کرد ولی میخواستم که پاک نشود
 حتی نمی دیدم ش
 حتی در آن گرمای پر از فیزیک و ریاضی
 نمی دیدم ش
 اگر هم بر نمی گشتم و نمی ایستادم
 که جای خود دارد

موهایم را دست می خواستی که بکشم روی دست هایی که مو می خواستم از سینه ات
 اینجایی و با همه ی بی حضوری ات آیا نمی شود که برنگردی؟
 مثل همیشه می دانم
 که نمی شود

هر از گاهی پر از چراغانی افکار پوچم اگر نمی شدم
 که تو را نمی دیدم
 نبودن ت را نچشیده ام که ندانم چگونه ای
 یادم نمی آمد که فراموش نشده بودی اگر به یادت نمی آوردم این ها را
 مثل هرگز، نمی خواهی نمایی
 این رسمش بود؟

راحت بود به اندازه ی تمام سختی هایی که هنوز ندیده ام
 می بینی من چه قدر آینده نگرم؟
 فکر می کنی که چرا پس نشد؟
 غصه نخور
 من که بزرگتر شوم همه چیز را فراموش می کنم

داشت سوزن را آماده می کرد
ریاحی پرید توی حمام و بدنش را از کثافت ماجرا پاک کرد
ولی ماجرا پاک نمی شد
زن مچاله شده بود توی تف و اشگ و دیگر صاف نمی شد
ماجرا داشت ابعاد پیچیده ای به خود می گرفت
دورترها انکار کردند
و گروه های هم پیمان دسته جمعی گریختند
زن آرام آرام ناخن هاش را کشف کرد
حلقه ای گمشده در حنجره اش
فهمید وقتی پوست خشکیده لب هاش را کند خون تا روی چانه اش
غلطید
زن خیلی به **وز وز** زنبورها حساس شده بود
و به کلماتی که به این دو حرف ختم می شدند
دیگر این که تاریخ مقوله پیچیده ای است
رخدادهای بی ربط ناگهان به هم گره می خوردند
و زمان الله بختکی کوتاه و بلند می شود
جانم برایتان بگویم زن ماجرا **دورا** شده بود
روزی در یک حمله هیستری روی حرفی خط کشید
ناگهان غیب شد
سرها برای پچ پچه درهم رفت
و روایتی استثنایی شکل گرفت
قرن ها بر سر زبان ها چرخید
ولی هنوز کسی باورم نمی کند



دورا / افسانه شفيعی

حالا که به یاد می آورم عجیب زیبا شده بودم
و مچاله زیر تف و عرق
به قاضی گفتم بی مدرک که نیستم
از آن ماجرا حالا فقط کش سرش باقی است
کش می آید تا زیر قلبم
عضلاتم را سفت می کند انگاری روی ویبره تنظیم شده ام
شل که می شوم شاشم می گیرد
می روم تف می کنم می شاشم بر می گردم
الهام گفت به من الهام شده ماجرا تن به هیچ نقدی نمی دهد
فریبا حرفش را قطع کرد و نالید با این که توی شوک بود
سروش دندانهایش را به هم فشرد

راه رفتن در برف

"راه رفتن در برف"، نامه‌هایی است به کسی، که دیگران می‌خوانندش. نامه‌هایی که یا نمی‌نویسی یا اگر نوشتی همین قدر آشفته و غیرخطی می‌شوند. طوری است که خواننده فقط بعد از خواندن همه‌ی آن‌ها، نقشه‌ای (و نه عکسی) از سرزمینی که اتفاق‌ها و احساس‌های نویسنده در آن‌ها جریان داشته به دست می‌آورد؛ نقشه‌ای نصفه و نیمه، که بیش‌تر از آن که بخواهد خط سیری منطقی از ذهنیات نویسنده باشد، طرحی از حس-و-حال‌های اوست. مهدی همزاد

یک

این نامه را برای این می‌نویسم که خودم را راحت‌تر کنم. می‌نویسم تا شاید همان جور که الان دارم فکرهای درهم-و-برهمی را که در هم می‌لولیده‌اند و بزرگ می‌شده‌اند، این‌جا در کلمه‌ها و خط‌های جامد و بی‌تحرک جاگیر می‌کنم، شبیح معلقی را هم که این چند سال با من بوده توی قوطی کنم و از شرش خلاص شوم.

می‌خواهم این نامه‌ها (اگر از پس ادامه دادن‌شان برآیم) پایان "چیزی" باشد برای من. پایان چی؟ پایان یک تقلا شاید. پایان یک اصرار، یک خود-گول-زدن، یک ابتلا، یک دوره. من دیگر نمی‌توانم؛ (به خودت هم گفته بودم، وقتی آدم‌ها می‌گویند نمی‌توانم، یعنی نمی‌خواهم). نتوانستن یعنی نخواستن. پس اگر با خودم (ان) روراست باشم، بهتر است بگویم من دیگر نمی‌خواهم. نمی‌خواهم فکر کنم قرار است علاقه‌ای که الان به هم داریم (که البته بهتر است به‌جای صحبت از "رابطه‌ی دوطرفه" از "دو رابطه‌ی یک طرفه" حرف بزنم) به جای خاصی برسد؛ به هم‌خانه شدنی، به کنار هم بودن برنامه‌ریزی شده‌ای، به همسری‌ای. به هر چیزی که لازمه‌اش روشن نگه داشتن همیشگی چراغی یا گرمایی در ذهن و حافظه است. من از این خسته‌ام. از این که مدام تحلیل کنم و به نتیجه‌های متناقض برسم و وجه‌های دیگری از زندگی‌ام را هم معطل این بی‌نتیجگی بکنم. اما کاش این جور بود که دکمه‌ای باشد و بزنم و آن آتش زرتشت یک‌باره جان بدهد، خاموش بشود. این جور نیست. الان شبیه این است که بخواهم شهر آتش‌گرفته‌ای را یک‌تنه با پتو یا بیل خاموش کنم. (شاید اگر بعدها کتابی از ارتباطان نوشتم، اسم این فصل‌اش را همین بگذارم: خاموش کردن شهر آتش‌گرفته با بیل: رویکردها و کاربردها). می‌خواهم بگویم به این راحتی‌ها نیست. اگر بود که چه نیازی به این نامه‌ها، به این تقلا کردن دوباره برای رها شدن از تقلاهایی که داشته‌ام.

این یک متن عاشقانه (هم) است. اگر حوصله کنی و همه‌ی نامه‌ها را بخوانی، می‌بینی حرف‌های پسری/مرد جوانی است که برخلاف ظاهر ادعای‌اش، نمی‌تواند فراموش کند (نتوانستن یعنی نخواستن). به‌خاطر بازی‌گوشی متن، تضمینی نیست که همه‌ی حرف‌هایی را که می‌خواهم، بگویم؛ یا همه‌ی حرف‌هایی که می‌گویم همان‌هایی باشد که از اول قرار بوده.

hamzaad@gmail.com

تماس با همزاد :



فیلم و موسیقی

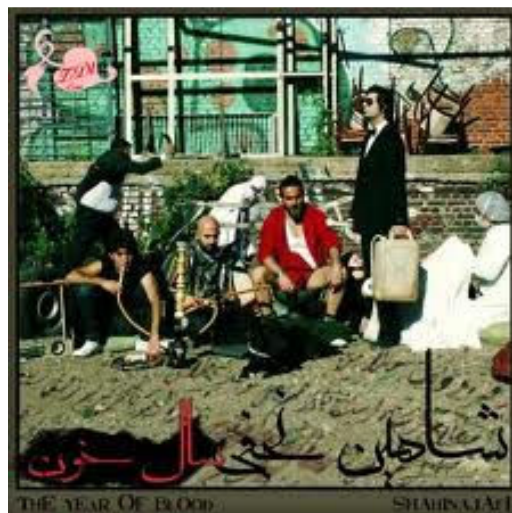
شروین دربادار

وبلاگ بی کران در تاریخ سی ام آبان ماه با وی مصاحبه ای انجام داده و در قسمتی از مصاحبه پرسیده است: "من از این آهنگ "همجنس" خیلی خوشم اومد. خیلی قوی و متفاوت بود. ایده اش از کجا به ذهنت رسید؟ و هدفت از خونش چی بود؟" و پاسخ شاهین:

" این ترانه در ابتدا یک کار تغزلی معمولی بود در پارت یک اش. در پارت دوم، مغز هنگ کرد تا ۳ هفته بعد فیلمی میدیدیم از پدرو آلمادوآر. پارت دوم بالا آمد. هدف؟! هدف خاصی نیست. موضوع عشق میان دو مرد است. با داستانی خاص در جامعه ای بی رحم با حکومتی کثیف "

و وقتی امیر، صاحب وبلاگ بیکران از او می پرسد:

" خط قرمز کارهات؟" پاسخ می دهد: " زن ستیزی، توهین به اقوام، همجنس-گراستیزی، فحاشی به ادیان "



شاهین نجفی اولین رپر ایرانی است که یک ترک به اسم همجنس در آخرین آلبوم خود (سال خون) برای همجنسگرایان خوانده است. به عنوان عضوی از جامعه دگرباشان ایرانی، خودم را موظف می دانم از وی تشکر کنم و به عنوان یکی از مخاطبینی که حرکت های او را دنبال می کند، منتظر کارهای بیشتری با محوریت موضوعات دگرباشی از ایشان هستم. نشریه چراغ، به عنوان یکی از تریبون های دگرباشان ایرانی، اقدام به برقراری ارتباط با آقای شاهین نجفی کرده است و امیدوارم به زودی شاهد درج مصاحبه ایشان با این نشریه باشیم. تنها توضیحی که از طرف شاهین در مورد این قطعه داده شده است، جمله ای است که در بین سایر توضیحات مربوط به آلبوم سال خون، در وبلاگ خود نوشته است: " به کار دیگه هست که عاشقانس اما نه عشق میون یه دختر و پسر. بلکه عشق میون دو تا پسر. این کار از زبان یه همجنسگرا نوشته شده" و در پاسخ به بهت یکی از مخاطبین وبلاگ در قسمت کامنت ها، کامنتی با این مضمون نوشته است: " بحث همجنس گرایی یک بحثی ست که هنوز در جامعه ی ما خوب جا نیافتاده است. مثلن هنوز خود ما برای تحقیر و دشنام دادن از القاب و صفات مربوط به همجنس گرایی استفاده می کنیم. تلاش من این است که کمک کنم تا مردم با این مسئله به نوعی آشنا شوند و به آن به عنوان بیماری یا انحراف جنسی و ... نگاه نکنند."



قطعه ی همجنس بهانه ای شد تا سری به دنیای رپ فارسی بزنم و اطلاعاتی را در این مورد در اختیار مخاطبین چراغ قرار دهم. در این بین نتوانستم از نام درخشان سروش لشگری در عرصه رپ فارسی چشم پوشی کنم. سروش لشگری هم یکی دیگر از پررهای معترض ایرانی است که صاحب سبکی خاص است و طرفداران بسیاری در داخل و خارج از ایران دارد. بنابراین اطلاعاتی که در ادامه ی مطلب آورده ام در سه قسمت مجزا تقسیم بندی شده اند: رپ فارسی، شاهین نجفی و سروش لشگری



احتمال داده می‌شود که آهنگ «یک یاری دارم» از بدیع زاده اولین آهنگ رپ ایرانی باشد (با توجه به تنالیده و ساختار کلامی). اولین آهنگ رپ فارسی در سبک پاپ، توسط حسن شماعی زاده در اوایل دهه ۶۰ همراه فرزندش با مطلع شعر می‌دونم که دروغ می‌گی وقتی می‌گی که دوسم می‌داری سپس در اوایل دهه ۷۰ توسط گروه سندی با آهنگ مشهور پری و سپس در اواخر دهه ۱۳۷۰ خورشیدی در یک برنامه تلویزیونی به نام «اکسیژن» در ایران پخش شد. این قطعه توسط شهاب حسینی مجری برنامه خوانده شد و تا حدودی مورد توجه قرار گرفت. تقریباً دو سال بعد از این رخداد، اولین آلبوم رپ فارسی در ایران توسط شاهکار بینش‌پژوه با نام اسکناس منتشر شد. این آلبوم که در سبک رپ طنز بود و اولین آلبوم رپ فارسی بود که در ایران با مجوز رسمی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی منتشر شد، چندان مورد استقبال وارد نشد. در مورد فعالیت گروه‌های زیرزمینی رپ فارسی در ایران، و گروه‌های رپ فارسی خارج از ایران، به دلیل پیچیدگی شرایط و تحت فشار بودن هنرمندان این سبک از موسیقی زیرزمینی، منابع موثق دال بر تاریخچه اصلی برنامه‌های ملاقات و نحوه شکل‌گیری گروه‌های ابتدائی هنرمندانی داخل مرزهای ایران شروع به کار کردند، برای عموم پخش نمی‌شود. احتمال داده می‌شود که در اواخر دهه هفتاد خورشیدی، سروش لشکری با نام مستعار هیچکس در داخل ایران، و بهنام مهرخوان با نام مستعار دیو سپید در آمریکا اولین گروه‌هایی از این دست باشند که به رپ فارسی پرداختند.

در سال ۱۳۸۵ خورشیدی، رضا عطاران در عنوان‌بندی چند مجموعه تلویزیونی از جمله متهم گریخت موسیقی رپ اجرا کرد. همچنین در تعطیلات نوروزی سال ۱۳۸۶ مجموعه تلویزیونی دیگری به کارگردانی رضا عطاران به نام ترش و شیرین از شبکه سوم سیما پخش شد که در عنوان‌بندی آغازین آن، رضا عطاران یک شعر (از نیلوفر لاری پور) را به صورت رپ می‌خواند و محسن نامجو نیز با آواز وی را همراهی می‌کرد. رضا عطاران و امیرحسین مدرس در عنوان‌بندی یک مجموعه تلویزیونی دیگر به نام خانه به دوش نیز قطعه‌ای به سبک «رپ-پاپ» فارسی خواندند، که مورد توجه قرار گرفت.

رپ فارسی به شکلی از موسیقی رپ گفته می‌شود که به زبان فارسی (و عمدتاً در ایران) خوانده می‌شود. این سبک موسیقی اگر چه عمدتاً متأثر از سبک رپ غربی است، اما تمام ویژگی‌های آن را ندارد و برخی خصوصیات آن در رپ غربی وجود ندارد. رپ فارسی در اواخر دهه ۱۳۷۰ خورشیدی در ایران شکل گرفته و خواننده‌های زیادی به طور رسمی و غیر رسمی (اصطلاحاً زیر زمینی) در این سبک فعال هستند.

موسیقی رپ در دهه ۱۹۸۰ میلادی و از میان موسیقی سیاه پوستان فقیر متولد شد. رپ در واقع یک نوع موسیقی اعتراض‌آمیز خیابانی است.

این موسیقی از پیش پا افتاده‌ترین، سهل‌ترین و خیابانی‌ترین کلمات استفاده می‌کند، بدون این که از حیث ادبی بتوان این نوع استفاده را نقد کرد. در نوشتن متن ترانه‌های رپ، هیچ الزامی برای رعایت قوانین ادبی وجود ندارد.

موسیقی رپ به موضوعاتی از جمله: اختلاف طبقاتی، ریاکاری، دعوای خیابانی، فرهنگ غالب جهانی و همچنین بحران‌های سیاسی می‌پردازد.



موسیقی رپ در دهه ۱۹۸۰ میلادی و از میان موسیقی سیاهپوستان فقیر متولد شد.

کلام آن اگرچه قافیه‌هایی ضعیف دارد و در نگاه بسیاری شعر ناب به حساب نمی‌آید، اما با همین سادگی و بی‌پیرایگی خود می‌کوشد معنایی دیگر از زندگی اجتماعی را به ما یادآوری کند، که بعدی از زندگی مردم کوچه و خیابان است. به نحوی می‌توان گفت چارچوب تعیین شده موسیقی را که دارای قوانین سخت و مشخص است را خرد می‌کند تا موسیقی در دسترس عامی‌ترین افراد جامعه قرار گیرد.



رابطه شعر رپ فارسی با بحر طویل

بحر طویل یکی از قالب‌های نسبتاً نوین شعر فارسی است که سرایش رسمی آن تقریباً از دوره صفویه آغاز شد. از دیدگاه فنی این قالب از تکرار نامحدود و دلخواه یک رکن عروضی سالم به‌مانند «فاعلاتن» ساخته می‌شود و همچنین لزومی برای طول مصراع‌ها در آن وجود ندارد. یکمصراع می‌تواند تا جایی که سراینده احساس می‌کند باید کشیده گردد، کشیده شود و سپس قافیه‌ای آورده شود و به مصراع بعد برویم. البته بحر طویل علاوه بر قافیه پایانی می‌تواند در میانه مصراع هم قافیه داشته باشد. در حال حاضر، بسیاری از رپ خوان‌های ایران، در تلاش برای نزدیک کردن شعرهای خود به این گونه شعری هستند.

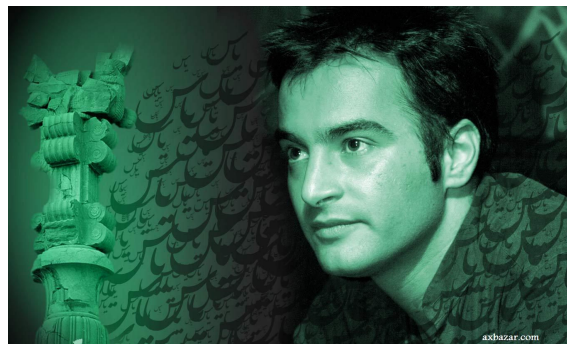


بابک تیغه - رپر فارسی

در زبان فارسی، زیبایی‌شناسی بحر طویل بسیار ساده و زودیاب و لذت‌بخش بوده‌است و شاید به همین دلیل باشد که این قالب از قالب‌های عامیانه و مردم‌پسند شعر فارسی بوده‌است و شعرای مهم و جدی چندان به سرودن آن تمایلی نداشته‌اند. شاعر طنزپرداز معاصر ابوالقاسم حالت منظومه «هدهدنامه» اش را در این قالب سروده‌است. متن ترانه‌های رپ فارسی از جهت شعری شباهت زیادی با بحر طویل دارد اگر چه از نظر محتوایی و استفاده از وزن‌های عروضی چنین شباهتی را ندارد. از معدود اشخاصی که در رپ فارسی از این سبک شعری پیروی می‌کنند می‌توان بابک تیغه و آرشاک را نام برد.

در پاییز سال ۱۳۸۵ پس از انتشار فیلم خصوصی زهرا امیرابراهیمی، یک خواننده رپ به نام یاسر (با نام هنری یاس) با خواندن قطعه‌ای به نام سیدی رو بشکن و تشویق شنونده به قطع زنجیره پخش فیلم خصوصی آن بازیگر تلویزیون، ابعاد اجتماعی موسیقی رپ را بیش از پیش به نمایش گذاشت. در زمستان سال ۱۳۸۵، سروش لشکری با اسم هنری هیچکس، در ترانه‌ای به نام «وطن پرست» در دفاع از برنامه انرژی هسته‌ای ایران که از موضوعات مهم سیاسی وقت بود کرده‌است. همچنین در این آلبوم (جنگل آسفالت) مهدیار آقاجانی آهنگساز این آلبوم از تلفیق موسیقی سنتی ایرانی با سبک رپ بهره برده‌است و صدای سازهایی مانند عود، تمبک، نی، دف، قانون و آوازهای ایرانی در آن شنیده می‌شود.

در سال‌های بعد با ظهور گروه‌هایی مانند بهرام و شاهین نجفی و... که ترانه‌هایی با مضمون سیاسی/اجتماعی روانه بازار موسیقی زیر زمینی کردند موسیقی رپ ابعاد تازه‌ای به خود گرفت و باعث شد تا بحث مبارزه با موسیقی رپ شکلی جدی بگیرد. و چندین سایت مربوط به این سبک موسیقی فیلتر و شماری از اعضای گروه‌های موسیقی ایرانی موسوم به «زیرزمینی» بازداشت و استودیوهایی که در آن آهنگ‌های خود را ضبط می‌کردند توسط نیروی انتظامی پلمپ شد. همچنین رپ‌های دیگری با انتقاد از اسلام و سایر مطالب به این جنجال رونقی تازه دادند. در همین اثنی رپ‌هایی مانند شاهین نجفی، بهرام، یاس ، vth arena آهنگهایی را با موضوعات سیاسی پخش کردند که مضمون آنها انتقاد از سیاست‌های اجرایی، فضای حاکم بر کشور و مشکلات ناشی از سیاست‌های غلط دولت است.



"یاسر - رپری که در ایران با نام یاس شناخته می‌شود"



خوانندگان رپ ایرانی

- گروه‌های که جنبه‌های خشن و مبارزه جویانه سبک گنگستا را جذب کرده‌اند. این دسته را می‌توان «رپ خوان‌های خیابانی» نامید. در این بخش از گروه‌ها و خواننده‌هایی نظیر زدبازی، رضا پیشرو، عرفان می‌توان نام برد.

- گروه‌های اخلاقی‌تر که می‌کوشند ارزش‌های اجتماعی را تذکر بدهند. برخی از آن‌ها عبارت‌اند از یاس، امزپیر، و سالومه. البته باید این را نیز گفت که تذکر دادن این ارزش‌ها، زبانی در سطح کوچه و خیابان دارد و بیشتر با نظری مثبت، خوبی‌های قشری به مبارزه با بدی‌های قشری می‌پردازند.

- رپ‌های نزدیک به جریان‌های غالب موسیقی پاپ، سرگرم کننده و رمانتیک. از میان آن‌ها می‌توان به شاهکار بینش پژوه، حسین مخته، امیر تتلو و رضایا و حسین تهی و ساسی مانکن و شاهین فلاکت اشاره کرد.



"سالومه - رپر فارسی"

بسیاری از گروه‌های رپ ایرانی، بر حسب آن که از کدام شهر این کشور منشا گرفته باشند نام گروه خود یا صفتی از آن را برابر کد تلفنی آن شهر قرار می‌دهند. به عنوان نمونه، گروه‌های تهرانی خود را «۰۲۱» و همدانی‌ها خود را «۰۸۱» نام می‌دهند، «۰۵۱» که گروه ابلیس و امیر speed است، و گروه ۰۱۱۱ از شهر بابل هستند. برخی از گروه‌ها هم از کد شهری که در پلاک ماشین استفاده می‌شود برای گروه‌بندی استفاده می‌کنند مانند ایران ۱۸ که از گروه‌های همدانی است.

برخی از گروه‌های رپ ایرانی که تحت نماد «۰۲۱» فعالیت می‌کنند (مثل هیچکس، رضا پیشرو و ...) از خواندن شعرهای دور از ادب پرهیز می‌کنند و یا کمتر از این کلمات استفاده می‌کنند. در حالی که برخی دیگر (مانند زدبازی) در تبعیت از رپ غربی، بدون هیچ ابایی الفاظ دور از ادب را در شعرهایشان به کار می‌برند.

بسیاری از خوانندگان رپ ایرانی قبل از این در انواع دیگر موسیقی شناخته شده نبوده‌اند. از این رو، غالباً خواننده‌ها در ابتدای ترانه‌ها نام خود را می‌گویند تا باعث شناخته شدن آن‌ها توسط شنونده گردد.

برخی ترانه‌هایی که توسط عموم شنندگان ایرانی به عنوان رپ شناخته می‌شوند، با تعاریف بالا از رپ فارسی مطابقت ندارند. اکثر ترانه‌های ساسی مانکن از این جمله هستند. این ترانه‌ها اکثراً ریتم ۸/۶ سریع و محتوای شاد دارند و تنها شباهت‌شان با رپ فارسی در آن است که قسمت عمده متن ترانه به صورت دکلمه و غیر آوازی خوانده می‌شود. اگر چه چنین قطعاتی با سبک ریتم و بلوز نزدیکی بیشتری دارند تا با سبک رپ غربی، با این حال در فرهنگ عامه به عنوان رپ فارسی طبقه‌بندی می‌شوند.

در عرصه موسیقی ایران، می‌توان گروه‌های رپ را به چند دسته تقسیم کرد:

- گروه‌هایی که مضمون‌های اعتراض‌آمیز سیاسی و اجتماعی را به کار می‌گیرند مانند هیچکس، پیشرو، شاهین نجفی، بهرام که مضمون آنها انتقاد از سیاست‌های اجرایی، فضای حاکم بر کشور و مشکلات ناشی از سیاست‌های غلط دولت است.



شاهین نجفی در تاریخ ۱ می ۲۰۰۸، یعنی روز جهانی کارگر، آلبومی به نام ما مرد نیستیم را با همکاری گروه تپش ۲۰۱۲ منتشر ساخت. این آلبوم به طور رسمی آغاز حرفه وی در موسیقی رپ فارسی بود. این آلبوم بیشتر از هر آلبومی که تا پیش از آن در سبک رپ فارسی منتشر شده بود، مخاطب و شنونده جذب کرد.

شاهین نجفی از ابتدای سال ۲۰۰۹ به همکاری خود با گروه تپش ۲۰۱۲ پایان داد.



"شاهین نجفی (۱۳۵۹ در بندرانزلی) شاعر و خواننده ایرانی
مقیم آلمان است"

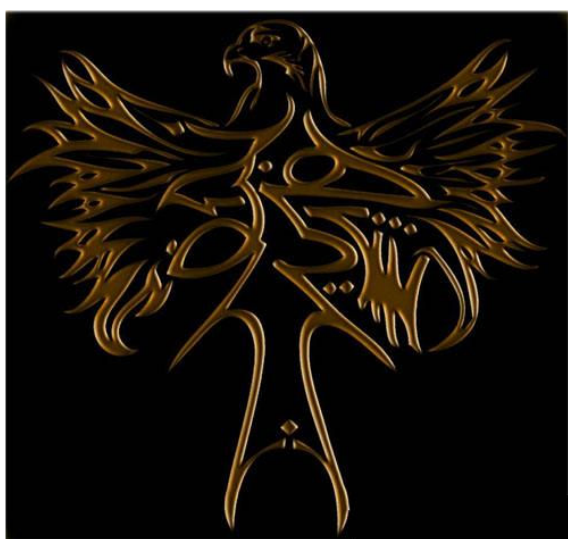
شاهین نجفی زاده سال ۱۳۵۹ در بندر انزلی است و در گیلان زندگی می‌کرده‌است. وی زمانی که شش سال داشته است پدرش را از دست می‌دهد و بعدها نیز با اعتیاد برادرش روبه رو می‌شود.

از این رو دوران کودکی را با سختی‌های گوناگون پشت سر گذاشت. او از نوجوانی به سرودن شعر و ترانه روی آورد و از هیجده سالگی نواختن ساز گیتار را در سبک‌های کلاسیک و فلامنکو نزد اساتید این ساز همانند سهراب فلک انگیز، فرزاد دانشمند و حامد حمیدی آموخت.

وی آوازهای هارمونی و سلفژ را نزد استاد سنگاچینی و استاد فریدون پوررضا آموخت و سپس آواز خواندن را در سبک‌های راک و اسپانیولی در ایران به صورت زیرزمینی آغاز کرد و با چند گروه مختلف همکاری کرده‌است.

وی دانشجوی رشته جامعه‌شناسی بوده است و نظر خود را در محیط دانشگاه به طور صریح بیان می‌کرده است. از این جهت وی را به علت هنجار شکنی از دانشگاه اخراج کردند.

پیش از مهاجرت به آلمان مدتی سرپرست یک گروه موسیقی زیرزمینی در ایران بود اما پس از دومین اجراء ممنوع‌الصدا شد. وی در آلمان سرپرستی گروهی به نام *اینان* را نیز بر عهده داشت. وی سپس به گروه تپش ۲۰۱۲ پیوست. با پیوستن او به این گروه و اجرای شعرهای سیاسی-اجتماعی‌اش، گروه تپش ۲۰۱۲ بیش از پیش مورد استقبال مخاطبان و رسانه‌های فارسی‌زبان قرار گرفته است.



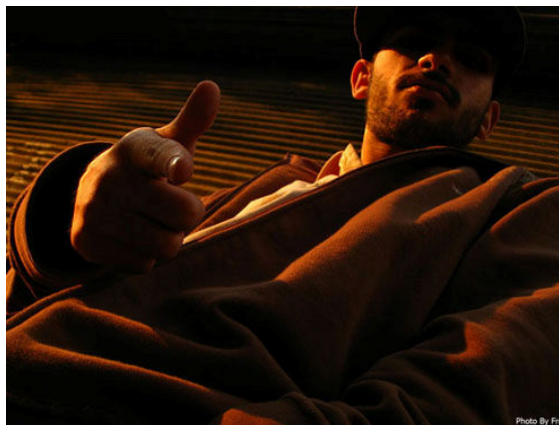
آنتی کاریزما

وی از ابتدای سال ۲۰۱۰ یک گروه موسیقی تحت عنوان آنتی کاریزما را تشکیل داد. این گروه سبک‌های راک و بلوز را دنبال می‌کند و متشکل از چهار نفر یعنی شاهین نجفی، بابک خزایی، آرمن مستعد و پژمان افشاری می‌باشد. این گروه اولین کنسرت‌های رپ و راک خود را در فستیوال ماه فوریه رپ فارسی که در سوئد برگزار شد، اجرا نمود و مورد استقبال قرار گرفت. در ترانه‌های شاهین نجفی، آمیزه‌ای از اعتراض به حکومت مذهبی، فقر، زن‌ستیزی، سانسور، اعتیاد، دروغ، اعدام و کودکان کار را می‌توان دید. او تلاش می‌کند که عناصر شاعرانه و ادبی و اصطلاح‌های فلسفی و سیاسی در ترانه‌هایش حضور داشته باشند.

از کارهای شاخص او میتوان این آثار را نام برد: *واسه هر ایرانی به همراهی سامان ویلسون ، بازم کلان یا همراهی رضا ناصری ، پا بر جا مثل دماوند با همراهی امیر قهرمانی ، به مشت سرباز ، واقعی تر از مستند ، Long Live Palestine* (برای حمایت از مردم فلسطین)، *یه روز خوب میاد، تریپ ما، میکروفن، نفرت*

وی در چندین نمانگ ایفای نقش کرده است. نخستین نمانگ وی با نام تریپ ما بود که توسط فرد کارگردانی و با یک دوربین دستی فیلمبرداری شد. دومین نمانگ نیز در زمستان ۱۳۸۶ برای آهنگ *یه مشت سرباز ضبط شد*. این کار باز هم توسط دوست قدیمی سروش فردکارگردانی شده بود و در این نمانگ اعضای گروه صامت و گروه دیوار حضور داشتند. این اثر دارای دو نسخه می‌باشد که یکی نسخه اصلی و دیگری نیز نسخه‌ای مخصوص سازمان یونسکو است.

سیاوش قمیشی خواننده و آهنگ ساز برجسته ایرانی، سه بار در سه مصاحبه ویدیویی، هیچکس را به عنوان بهترین ریپر ایرانی معرفی کرده است. به گفته وی " هیچکس میدونه چجوری ریپر کنه، اون بین ریتم‌ها میخونه نه مثل بقیه روی ریتم‌ها " سروش لشگری در کنار فعالیت‌های هنری خود در زمینه موسیقی، به تولید و پخش پوشاک می‌پردازد. او همچنین در سال ۱۳۸۸، در فیلمی به نام *کسی از گریه‌های ایرانی خبر نداره* اثر بهمن قبادی، با موضوع فعالیت گروه‌های زیرزمینی موسیقی ایرانی، به اجرای نقش پرداخته است.



سروش لشگری که با نام مستعار **هیچکس** مشهور است، زاده ۱۷ اردیبهشت ۱۳۶۴ می‌باشد و از اولین خوانندگان موسیقی رپ فارسی است. او یکی از پیشگامان «رپ خیابانی» است.

سروش لشگری گروهی با نام ۰۲۱ و کمپانی ضبط موسیقی به نام **تشکل صامت** را تشکیل داده است.

سروش لشگری اولین آلبوم موسیقی رپ خودش را با نام **جنگل آسفالت** ارائه داد. وی پیش از تدارک آلبوم **جنگل آسفالت** چندین ترانه رپ به زبان فارسی منتشر کرده است. مهدیار آقاجانی نام آهنگساز ترانه‌های **هیچکس** در آلبوم **جنگل آسفالت** است.

سروش لشگری علاوه بر آلبوم **جنگل آسفالت** تعداد زیادی موسیقی رپ با همکاری ریپرهای دیگر فارسی زبان و انگلیسی زبان نظیر: حسین ابلیس، (**Reveal**) مهرک گلستان، زذبازی، قاف، سامان ویلسون، رضا ناصری معروف به پیشرو، هفت خط ، هژیرو یاسر بختیاری تولید کرده است.

توضیح در مورد آلبوم سال خون در وبلاگ شاهین نجفی : http://sharrmusic.blogspot.com/۲۰۱۰/۱۰/blog-post_۰۶.html

<http://infinite.blogsky.com/pages/Shahin/>

مصاحبه با شاهین نجفی در وبلاگ بی کران :



سلامت

رامتین آزاد

در ستون سلامت، برای بالا بردن اطلاعات شما در مورد مسائل جنسی و بیماری‌هایی که سلامت جنسی شما را به خطر می‌اندازند، لیستی از شایع‌ترین بیماری‌های مقاربتی را به طور خلاصه فراهم آورده ایم. شما را آگاه می‌کنیم که این قبیل بیماری‌ها چگونه منتقل می‌شوند، علائم آنها چیست و روش‌های درمانی هر یک به چه صورت انجام می‌پذیرد. در شماره ۶۴ چراغ، به معرفی دستگاه تناسلی مردان و زنان و همچنین در ادامه به بیماری سوزاک پرداخته شد. در این شماره در تکمیل این مبحث به معرفی سفلیس می‌پردازیم.

سفلیس

سفلیس یک عفونت رایج غالباً مقاربتی است که توسط نوعی باکتری ایجاد می‌شود ولی ممکن است از طریق مادری که به آن مبتلا است به نوزاد متولد نشده اش هم سرایت یابد. باکتری عامل این بیماری اسپیروکتی از جنس تریپونما گونه (تریپونما پالیدوم) است. سن شیوع این بیماری ۱۵-۴۰ سالگی و دوره کمون این بیماری بین ۹۰-۹ روز و به طور متوسط حدود ۳ هفته است.

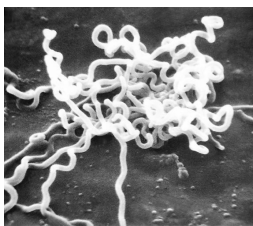
علائم و نشانه‌ها

علائم و نشانه‌های سفلیس در زن و مرد یکی بوده و ممکن است تشخیص آنها خیلی آسان نباشد. سفلیس یک بیماری سه مرحله‌ای است که مراحل اول و دوم آن بسیار مسری است. در مرحله‌ی اول وجود یک زخم بدون درد در محل ورود میکروب که سفت بوده و با حدود کاملاً مشخص و برجسته مرزهای مدور و ملتهب خود را نشان می‌دهد. اندازه متوسط این زخم ۲-۵/۰ سانتی متر است. این زخم می‌تواند در هر نقطه بدن آشکار شود ولی معمولاً در زنان در قسمت بیرونی مهبل، کلیتوریس، لب‌های بزرگ و کوچک ناحیه تناسلی زنانه، دهانه رحم و گاهاً حلق و مقعد یافت می‌شود. در مردان این زخم‌ها بیشتر روی آلت تناسلی و پوست ختنه‌گاه و همچنین در برخی موارد در حلق و مقعد بروز می‌کنند.

در هر دو جنس، غدد لنفاوی درگیر، سفت و بزرگ شده ولی دردناک نیستند.

زخمها بسیار عفونی و مسری اند و ممکن است بین ۶-۲ هفته التیام آن‌ها به طول انجامد.

در مرحله‌ی دوم در صورت عدم درمان عفونت سفلیس، در حدود ۶-۱۲ هفته پس از تماس، عامل بیماری‌زا از طریق خون به سایر نقاط بدن منتشر شده و علائم سفلیس ثانویه آشکار می‌گردد. این علائم عبارتند از: ضایعات پوستی بدون خارش، ضایعات زگیل‌مانند در قسمت بیرونی مهبل و حوالی مقعد و چین‌های پوستی (در هر دو جنس)، احساس کسالت، خستگی، بی‌اشتهایی، تب، گلودرد، درد مفاصل، کم‌خونی و گاهی بزرگی طحال، التهاب کبد و پرده مغز، از دست دادن ناگهانی بخش‌هایی از موی سر، بروز تکه‌های سفیدرنگ بر روی زبان و سقف دهان. در این مرحله نیز سفلیس بسیار مسری است و از طریق رابطه جنسی به فرد دیگر سرایت می‌کند.



Treponema Pallidum

درمان در هر یک از این دو مرحله سفلیس این بیماری را رفع می‌کند.

سفلیس نهان به حضور سفلیس درمان نشده اشاره دارد. شما ممکن است نه عارضه و نه علائمی از این عفونت داشته باشید که از طریق آزمایش خون قابل تشخیص است. اگر این بیماری علاج نشود در آن صورت ممکن است به سفلیسی مبتلا شوید که عوارض آن با تاخیر ظاهر می‌شوند. این وضعیت معمولاً ۱۰ سال بعد از ابتلاء رخ می‌دهد. در آن موقع سفلیس ممکن است سبب ایجاد ضایعات پوستی به نام گوم شود و یا بر قلب و سیستم عصبی تاثیر بگذارد.

اگر سفلیس در این مرحله درمان شود در آن صورت بهبودی کامل به دست می‌آید.

شما نباید هیچگونه رابطه جنسی با همزی تان داشته باشید که طی آن وی در تماس با زخم ها و یا جوش های شما قرار می گیرد تا زمانی که درمان تان به فرجام برسد. درمان سفلیس معمولاً یک دوره دو هفته ای طول می کشد که طی آن پنیسیلین به بدن تزریق می شود و یا در مواردی قرص آنتی بیوتیک استفاده می شود.

در مقاله ای به نام شیوع سفلیس در سربازان که توسط مرکز تحقیقات بهداشت دانشگاه علوم پزشکی بقیه ا. انجام شده است، به این نکته بر می خوریم که از سال ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۰ تعداد موارد گزارش شده سفلیس ۸۰٪ کاهش داشته است.

در ترکیه شیوع این بیماری از سال ۱۹۸۹ تا ۲۰۰۵ میلادی از ۴۱ مورد در هر صد هزار نفر به ۱۶۸ مورد در هر صد هزار نفر رسیده است. نویسندگان این مقاله اشاره می کنند که شیوع عفونت های منتقله از طریق تماس جنسی در سربازان ایران پایین ولی رفتار های پر خطر مثل تماس جنسی و عدم استفاده از کاندوم شایع است. در آخر می توان نتیجه گرفت که استفاده از کاندوم به عنوان راهی مطمئن برای جلوگیری از ابتلا به عفونت های جنسی است.

" ابتلا به سفلیس خطر بروز ایدز را تا ۵ برابر افزایش می دهد "



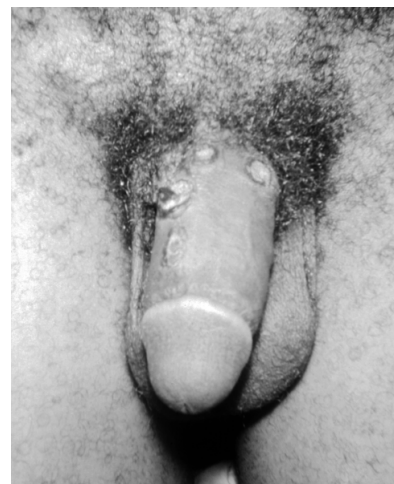
" استفاده از کاندوم به عنوان راهی مطمئن برای جلوگیری از ابتلا به عفونت های جنسی است "



ولی اگر قبل از شروع درمان، قلب و سیستم عصبی صدمه دیده باشند در آن صورت ممکن است صدمه به آنها برگشت ناپذیر باشد.

یادآوری این نکته ضروری است که سفلیس در هر مرحله از حاملگی می تواند به جنین منتقل شود و باعث ناهنجاری های جنینی، بیماری حاد نوزادی و یا تظاهرات دیررس بیماری گردد. با تجویز دارو به مادر طی حاملگی، سفلیس مادرزادی قابل پیشگیری است.

درمان در هر یک از مراحل سفلیس، این بیماری را کاملاً از بین می برد. تجویز آنتی بیوتیک های خاص این بیماری، طبق صلاحدید پزشک صورت می پذیرد.



زخم سفلیس در ابزار جنسی مردان

روش های انتقال

همان طور که در بالا هم اشاره شد این بیماری از طریق رابطه ی جنسی با فرد مبتلا و یا از مادر مبتلا به نوزادی که هنوز متولد نشده است انتقال می یابد.

پیگیری و درمان

با توجه به علایمی که به آن اشاره شد شما می توانید به مجرد اینکه فکر کردید به این بیماری مبتلا هستید به پزشک مراجعه کنید و آزمایش های مربوط را انجام دهید. برخلاف تشخیص سفلیس، درمان آن ساده تر است.

اگر این احتمال وجود دارد که شما سفلیسی که به آن مبتلا هستید در مراحل اولیه است، در آن صورت شما نباید از طریق دهان، واژن و یا مقعد با کسی رابطه جنسی داشته باشید.



موفقیت

خشايار



سخنان بسیاری در باب ارتباط گفتار و پندار و کردار گفته شده است. از کهن ترین متون مقدس گرفته (اوستای زرتشت) تا مدرن ترین تکنولوژی های ارائه شده برای موفقیت، همه و همه بر روی این سه موضوع و ارتباط این سه با هم تاکید فراوان می کنند. واقعیت این است که کردار و رفتار ما بر اساس الگوهایی از پیش تعیین شده انجام می شود.

این الگو ها از اولین لحظاتی که شروع به زندگی می کنیم، در درون ما نهادینه می شوند و تا وقتی که به ضرورت تغییر آنها نرسیم، زندگی مان را هدایت می کنند.

ما بر اساس عادت های مان عمل می کنیم. بیشتر کتابهایی که در مورد موفقیت نوشته می شوند، بر این تاکید دارند که انسان موفق، در اولین قدم، باید شروع به شناخت عادت های خود بکند و بعد از حصول شناخت، می تواند در تغییر عادت های خود بکوشد و طبیعی است که با تغییر عادت ها، اعمال فرد نیز تغییر خواهد کرد.

تمرکز بر روی گفتار، از مهم ترین و جالب ترین ابزارهای شناخت عادت ها است. با تمرکز بر لحن گفتارمان و کلماتی که به صورت معمول از آنها استفاده می کنیم، می توانیم کم کم با شیوه های ارتباطی خودمان آشنا شویم.

تمرکز بر گفتار یکی از بهترین مدخل ها برای آشنایی با سازوکار ذهن است. کلمات حاوی انرژی روانی هستند و بر روی ناخودآگاه انسان تاثیر می گذارند.

استفاده از کلمات خوشایند و نظارت بر گفتار می تواند تاثیرات شگرفی بر شیوه ی زندگی فرد داشته باشد. با تمرکز بر گفتارمان تازه متوجه می شویم که چه انرژی عظیمی را روزانه هدر می دهیم و بیش از پیش مصمم خواهیم شد تا در شیوه های گفتاری خود تجدید نظر کنیم.

به یاد داشته باشیم که گفتار ماست که پندارمان را می سازد (یا دست کم تغییر می دهد) و پندارمان، تبدیل به کردارمان می شود.

گفتار ما، یکی از ابزارهایی است که توجه مان را جلب می کند و می دانیم که آنچه در دایره ی توجه فرد قرار می گیرد، به وقوع می پیوندد.

سعی کنیم با توجه به آنچه می خواهیم و تمرکز بر کلماتی که در مورد خواسته مان به کار می بریم، روند رسیدن به موفقیت را تسریع کنیم.

بیشتر دگرباشان ایران در شرایط بسیار سختی زندگی می کنند. این انکار ناپذیر است. اما واقعیت انکار ناپذیر دیگری هم در کنار این واقعیت هست. ما با تکرار روزانه و یادآوری شکست ها و حق کشی هایی که برای مان اتفاق می افتد، بیشتر و بیشتر در گرداب افسردگی فرو خواهیم رفت.

من جزو کسانی هستم که دردهای همجنسگرایی را به تاثیر گذار ترین شیوه هایی که توانسته ام، نوشته ام و فریاد زده ام و این کار را ادامه خواهم داد ولی امروز با پدیده ای مواجه هستم که هیچ نمی پسندم. روی سخن من و بیشتر دوستان نویسنده دگرباش، در شرح دردهای مان، جامعه ی مردانه و خشن و غیر انسانی ایران بوده است و نه همجنسگرایان. دگرباشانی که دست به قلم هستند مسلم است که موظفند به فریاد زدن و واکاوی دردها و مشکلات. اما امروز به این نتیجه رسیده ام که این گروه، وظیفه ی دیگری هم دارند و آن ایجاد امید به زندگی در داخل جامعه ی دگرباشان است.

جوانی همجنسگرا در ایران، با یکی از متن های من به صورت اتفاقی برخورد کرده است و دردهای مشترک زیادی را در آن متن دیده است و به دنبال سایر نوشته هایم رفته و همه را خوانده. نامه ای برایم نوشته بود و خواسته بود که تلفنی صحبت کنیم.

در اولین تماس تلفنی، یک ربع تمام، پشت تلفن گریه می کرد و من هرچه تلاش می کردم نمی توانستم آرام اش کنم. این هدفی نبود که من در نوشتن متن هایم داشتم.

بباید دردهای مان را فریاد بزنی ولی نه درگوش همدیگر و برای همدیگر. ما درد داریم و نالیدن مان طبیعی است ولی نباید اجازه بدهیم که تمام زندگی مان تبدیل به نالیدن شود. ما برای رسیدن به جامعه ی ایده آل مان، نیاز به سلامت روانی داریم و این سلامت روانی را کسی به ما پیشکش نخواهد کرد.



زندگی نامه ی رندی گیج

او یک انسان مولتی میلیونر و در عین حال بسیار خیرخواه است و خدمات بشردوستانه بسیار زیادی در سراسر جهان انجام می دهد. او در زندگی به تمام آرزوهایش دست یافته و اکنون تنها یک آرزو بیشتر ندارد: رموزی را که درباره موفقیت می داند، با مردم جهان در میان بگذارد.

رندی تصویر سلامتی است. او در ۴۷ سالگی در بهترین وضعیت جسمانی قرار دارد. گویی که یک جوان ۲۵ ساله است. او سوار ماشین رؤیایی اش می شود، در خانه رؤیایی اش زندگی می کند، دو کمد بسیار بزرگ انباشته از لباسهای گران قیمت طراحی شده توسط بزرگ ترین و مشهورترین طراحان ایتالیایی و فرانسوی دارد.



رندی گیج (Randy Gage)، در خانواده ای دیده به جهان گشود که مادری تنها و بدون همسر، با درآمدی بسیار ناچیز، مسؤلیت بزرگ کردن سه کودک را بر عهده داشت. سالهای کودکی رندی در فقر و فلاکت سپری شد. زمانی که او نوجوانی بیش نبود، در دام اعتیاد به مواد مخدر و الکل گرفتار شد. بنابراین مجبور شد هم برای مصرف خویش و هم برای کسب درآمد، به فروش مواد مخدر روی آورد اما او با این درآمد نیز نمی توانست مخارج خود را تأمین کند.

پس به سمت جرم و جنایت کشیده شد. او در نتیجه اعمال خلاف از دبیرستان اخراج و نهایتاً در یک سرقت مسلحانه دستگیر و روانه زندان شد. زمانی که رندی در زندان به سر می برد، مردی بازاریاب به استعدادی ذاتی و نهانی در وجود او پی برد که در شخص دیگری ندیده بود. او احساس کرد اگر رندی روش خود را در زندگی تغییر داده و در راه مثبت قدم بگذارد، می تواند هر کاری را که اراده کند به بهترین نحو ممکن انجام دهد و انسان موفق شود.

ازاین رو رندی را از این مطلب آگاه کرد که توانایی انجام کارهای بسیار عظیمی را دارد. این سخن تأثیر بسیار زیادی بر ذهن رندی گذاشت و او را دگرگون ساخت. او شهامت و جرأتی مضاعف یافت و تصمیم گرفت زندگی خود را از نو بسازد. زمانی که از زندان آزاد شد، دنیا در نظرش تغییر کرده بود. او تصمیمش را گرفت تا آینده ای موفق برای خود بسازد. پس شروع به تلاش کرد: از کارگری به عنوان ظرفشوی یک شیرینی پزی آغاز کرد تا اکنون که به یک مولتی میلیونر تبدیل شده است. اکنون زندگی او به اندازه ای خوب است که اکثر مردم حتی در رؤیاهایشان نیز نمی توانند تصور کنند.



مردم به او لقب *ناپلئون هیل عصر جدید داده اند* - البته ناپلئون هیل هیچگاه نتوانست به درجه ای از موفقیت که رندی به آن رسیده است، دست یابد (نقل از "فورد سائکس") - رندی مؤلف پر فروش ترین کتاب های جهان نظیر: ۳۷راز موفقیت، توانگری را بر خود پذیرا باشید، موفقیت ذهن، ۷ قانون معنوی موفقیت و ۱۰۱ کلید برای موفقیت شما، است که به زبانهای: آلمانی، اسپانیولی، روسی، چینی، هلندی، نروژی، پرتغالی، کره ای، چک، اندونزیایی، هندی، اسلواکی، مقدونی و کروات ترجمه شده و جزو پرفروش ترین کتاب های سال در کشورهای مختلف بوده است. اما باید توجه داشته باشید که رندی در یک چشم بر هم زدن، به موفقیت در زندگی دست نیافته است.



سخنان رندی گیج

The fastest way to become wealthy is to find ways to provide value to others

سریع ترین و بهترین مسیر رسیدن به دولتمندی پیدا کردن راهی است برای بها دادن به دیگران و ارزش گذاری روی آنها

The season of failure is the best time for sowing the seed of success

نامیدی و درماندگی بهترین فصل است برای پاشیدن بذر موفقیت

If you not believe yourself, very few other people will

اگر شما خودتان را باور نداشته باشید عده زیادی از مردم نیز شما را باور نخواهند داشت

The day you take complete responsibility for yourself, the day you stop making any excuses, that's the day you start to the top

روزی که شما دیگر هیچ بهانه ای نمی آورید روزی است که شما مسئولیت خود را به عهده گرفته اید چنین روزی شروع شماست برای رسیدن به اوج

تماس با خشایار: pesarekhaste@gmail.com

موفقیت او نتیجه سال ها کار و تلاش سخت و مداوم است. او توانست بر ذهن نیمه هشیار خود تسلط یابد؛ نقص های کار و نداشتن برنامه ریزی در زندگی را در خود کشف کرده و این موانع را از میان بردارد.

برای مدت بیش از ۱۵ سال است که رندی به مردم کمک می کند تا محدودیت باورها و عقاید خود را از بین برده و آنها را تبدیل به باورهایی عمیق و قدرتمند کنند تا به آرزوهای خود دست یابند.

تجربیات سازنده رندی در مورد غلبه بر فقر، ترس و عدم اعتماد به نفس به شما کمک می کند تا قدرت حقیقی ذهن خود را در جذب و نگهداری موفقیت در زندگی تان درک کرده و آن را آشکار سازید. داستان زندگی رندی، داستان ترقی از سلول زندان در نوجوانی تا تبدیل شدن به یک مولتی میلیونر خود ساخته، الهام بخش زندگی میلیون ها انسان در سراسر جهان است.



هرمزد

اونجا ازتون انگشت نگاری میشه و ازتون عکس می گیرن و پاسپورتنون رو هم ازتون می گیرن پس اگر کاری با پاسپورتنون دارین (مثلا خرید خط تلفن) قبل ازرفتن به پلیس امنیت پلیس انجامش بدین.

به هر حال شما بعد از خروج از پلیس یه کارت سفید رنگ دریافت می کنین که بهش میگن (کیملیک سفید) و مثل کارت شناسایی هستش که باید همیشه همراهتون باشه. خب شما الان از مرحله "خارجی بودن" به مرحله "پناهجو بودن" ارتقا پیدا کردین که البته زیاد هم فرق نمی کنه ...

تلفن و اینترنت

در ترکیه سه تا شرکت خدمات تلفن همراه وجود داره ترک سل هست، چون یه سری خدمات داره که خیلی به درد بخوره و دوم این که همه ایرانی ها اینجا ترک سل دارن.

خرید تلفن در ترکیه کار بسیاد ساده ای هست، فقط میری تو فروشگاه های گوشی و تلفن ت رو میخری که نیاز به پاسپورت داره این کار، فقط حواستون باشه وقتی سیمکارت رو تو گوشی میذارین، اون سیم کارت حتما باید فعال بشه.

در مورد گوشی تلفن هم باید بگم که گوشی تو ایران خیلی ارزون تر و متنوع تره تا اینجا، پس گوشی مورد علاقه تون رو حتما با خودتون بیارین و این که گوشی های ایرانی باید حتما در ترکیه رجیستر بشن وگرنه بعد از یه مدت کار نمی کنن. شما باید برین پیش فروشنده و بگین که می خوامین گوشیتون رو کایت کنین و همه خط ها هم شارژی هستن و از قبض خبری نیست.



در شماره ی قبلی براتون از شروع سفر تا رسیدن مون به آنکارا گفتم. و حالا بقیه ماجرا: ما بعد از اینکه از UN در اومدیم و یه نهار ی خوردیم، رفتیم سمت ترمینال که بریم به شهری که می خوامیم توش برای مدت نا معلومی زندگی کنیم. اینجا بگم که شهرتون رو با دقت انتخاب کنین. از نظر گرونی، مذهبی بودن، نزدیکی به آنکارا و ...

ما دو نفر رو می شناختیم تو این شهر (از ایران) واسه همین هم اومدیم اینجا (بعد مفصل در مورد نحوه زندگی و خونه و ... میگم براتون) به هر حال تاریخ پیش مصاحبه رسید و ما هم رفتیم همون UN که قبلا رفته بودیم، بعد از مدتی نوبتمون شد و رفتیم تو ...

یه مترجم اونجاست که میاد و توضیح میده که چیکار باید بکنین، یه برگه بهتون میدن که مشخصات تون رو توش مینویسن و دلیل خروج تون از ایران رو هم باید بنویسن. دقت کنید از اینجا دیگه کارتتون خیلی مهمه چون هر چیزی رو بگین یا بنویسن پیش اونها میمونه و از همون ها در جلسه مصاحبه اصلی ازتون سوال میشه پس به هیچ عنوان دروغ ننویسید و خیلی هم طولانی و یا کوتاه نباید باشه و همینطور اصلا لازم نیست توی اون برگه طوری بنویسید که طرف وقت خوندن گریه اش بگیره. خلاصه فقط حقیقت و نه خیلی کم و نه خیلی زیاد. بعد از اون باید منتظر بمونین تا شهرتون مشخص بشه و وقت مصاحبه اصلی تون.

اگر در شهری بجز آنتالیا، آنکارا و استانبول، آشنا دارین حتما بگید، اگر هم دلیل خاصی برای بودن در شهر خاصی ندارید که براتون یه شهر رو مشخص می کنند.

وقتی شهرتون مشخص شد و تاریخ مصاحبه اصلی رو گرفتین (که امیدوارم واسه سال آینده نباشه) شما ۱۰ روز فرصت دارید تا خودتون رو به پلیس امنیت اون شهر معرفی کنید.

حالا فرض می کنیم شما وارد اون شهر شدین و می خوامین برین برای ثبت نام. یک قسمت در پلیس امنیت هست به نام *یابانچی* شعبه اونج که رفتین باید مدارک UN و پاسپورت و عکس ۳×۴ همراتون باشه.



گفتگو با سه نفر از پناهجویان ایرانی که در ترکیه به سر می برند

سامان، حسین و امیر سه نفر از پناهجویان ایرانی هستند که در ترکیه به سر می برند. سامان ترنس و حسین و امیر، گی هستند.

به چه دلیلی و در چه تاریخی از ایران خارج شدید؟

سامان - خرداد ۸۸ به دلیل اینکه شرایط اجتماعی و فرهنگی و از همه مهمتر مراکز دولتی برای افرادی همچون من که جزو جامعه LGBT هستیم چیزی متفاوت از افراد عادی است و نمیتوانند به عنوان فردی به من نگاه کنند که باید همه رفتارهای انسانی شامل حالش شود و در واقع اگر کاری مثل ثبت نام در مدرسه برای او انجام شود، احساس می کنند که دارند لطفی در حق او میکنند نه این که این حق اوست.

حسین - دهم فروردین ۸۸ به علت فاش شدن همجنسگرایی ام و همچنین رابطه با پارتنرم برای خانواده های مان زندگی در ایران برایمان غیر ممکن شده بود و ما مجبور به ترک دیار و فرار از ایران شدیم.

امیر - به دلیل گرایش جنسی، فعالیت اجتماعی، تهدید خانواده. اوایل فروردین ۸۸

مدت اقامت تان در ترکیه چقدر است؟

سامان - حدود ۶ ماه

حسین - حدودا ۹ ماه است که در ترکیه هستیم.

امیر - ۹ ماه

بزرگترین مشکلات تان در ترکیه چه چیزهایی هستند؟

سامان - نبودن کار و در کل مشکلات مالی

حسین - اولین و بزرگترین مشکل مان عدم تامین مالی است که به علت نا آشنایی به زبان ترکی و ممنوعیت کار پناهندگان در این کشور برای مان ایجاد شده است. مشکل بعدی برخوردها و نگاه های سرزنش آمیز مردم و اهالی منطقه است.

امیر - بی کاری، فشار های اجتماعی، نداشتن اجازه کار، سخت گیری های پلیس، شرایط خاص برای اجازه خروج از کشور

چه کشوری را برای مقصد انتخاب کردید و دلیل انتخاب تان چیست؟

سامان - کانادا؛ به دلیل اینکه شرایط اجتماعی و فرهنگی آن به گونه ای ست که احساس می کنم در آنجا حق و حقوق تا مقدار زیادی رعایت می شود و برای گرفتن حقم نیاز به جنگ ندارم و دیگر امکانات درمانی آن (با پرس و جو و تحقیق) و اینکه می توانم آزاد فکر بکنم راهی که میخوایم را انتخاب کنم.

حسین - بله، کانادا - با تحقیق در مورد کشور های پناهنده پذیر متوجه شدیم که بهترین کشور برای شروع یک زندگی جدید بدون دغدغه و تبعیض علی الخصوص برای جمعیت اقلیت های جنسی کانادا است.

امیر - بله، کانادا - تحقیق

حتما می دانید که شروع زندگی جدید در یک کشور نا آشنا چه

سختی هایی دارد، برنامه و هدفتان برای زندگی چیست؟

سامان - یک سال اول از شرایطی که برایمان در نظر می گیرند استفاده بهینه را ببرم، مثل کلاسهای زبان که در سالهای بعدی که هدف اصلی ام ادامه تحصیل است به راحتی و سرعت پیش بروم.

حسین - برنامه من همان است که در ایران امکان عملی شدن آن وجود نداشت، زندگی با پارتنرم در کشوری فارغ از انگ ها و تهمت ها، شماتت ها و تهدید. حتی ما قصد قبول کردن کودکی به فرزندی خود داریم. یک زندگی سرشار از آرامش ...

امیر - بله می دانیم، در تمام مدتی که در ترکیه بودیم، برای رسیدن به هدف برنامه خود کردیم.

اگر همین امروز دوستی از ایران بخواهد راه شما را طی کند آیا حاضرید به او کمک کنید؟ به او چه میگوئید؟ به نظر تان چه

کاری می تواند انجام دهد تا سختی کمتری را تحمل کند؟

سامان - حتما به او کمک خواهیم کرد و دوست دارم که در آینده ای نه چندان دور در چنین گروههایی فعال باشم. به او می گویم زمانی از ایران خارج شو که احساس کنی به انتهای خط رسیدی و هیچ چیزی برای خارج شدن جلوی تو را نمی تواند بگیرد. چون در ترکیه با مشکلاتی روبه رو خواهی شد که اگر پیش زمینه آن را نداشته باشی به دلیل وجود حتی همان یک راه کوچکی که در ایران برایت باقی مانده بود بازخواهی گشت چون این جا با مسائلی روبه رو خواهی شد که هیچ تصویری از آن نداشته ای. در واقع باید کفشهای آهنی ات را پوشیده باشی چون در ترکیه کفشها زود پاره میشوند. مهمترین چیزهایی که اینجا آزارت می دهند، مشکلات مالی و عاطفی است که باید حساب این دو را داشته باشی و اگر می دانی که به صلاح است، از ایران خارج شو.



حسین - سازمان IRQO تا کنون کارهای های زیادی در جریان پرونده ما انجام داده. از ساپورت و حمایت ما و نامه نگاری با دفتر سازمان ملل گرفته تا راهنمایی های لازم که در مراحل مختلف پیش از مصاحبه و RRF و سفارت مورد نیاز است، در همه ی این مراحل به ما کمک کردند.

امیر - فعال و بسیار مثبت، بخصوص که خانم ساقی خود شخصاً برای هر پرونده وقت می گذارد و به جزئیات نیز می پردازد و راهنمایی های ایشان بسیار موثر بوده است.



حسین - با کمال میل، البته گرچه به نظر من زندگی در ایران با شرایط فعلی، زندگی در ترس و وحشت است اما با این وجود همان طور که هم احساسان بسیاری در ایران از زندگی خود راضی هستند و همه ی شرایط را کم و بیش قبول می کنند، ترجیح می دهم ابتدا از همان دوست بخواهم که اگر واقعا در ایران مشکلی حس نمی کند، یا لا اقل توانایی تحمل آن را دارد غم غربت را بر خود هموار نکند. بعد از این توصیه اگر مجدانه قصد ترک وطن را برای همیشه داشته باشد، راهنمایی های لازم را می کنم. در مورد چگونگی مراحل پناهنده شدن، طریقه اسکان در شهر مربوط، آشنا کردن با سازمان دگرباشان-خصوصاً خانم ساقی که صمیمانه ما را در این راه بسیار یاری دادند- هر کمکی از دستم بر بیاید انجام می دهم. همچنین برای تامین مالی، اگر پول کافی در اختیار نداشته باشد معرفی به کسانی که در این شهر می توانند کمک کنند و در یافتن کار موثرند، مهم است.

امیر - بله حتما، تمام سختی ها و مشکلاتی که در طی این راه برای او پیش خواهد آمد را به او می گویم و به قولی سعی می کنم طوری راهنمایی کنم که بهترین گزینه را انتخاب کند. بهترین کار برای این که سختی کمتری را تحمل کند، اول اطمینان خاطر و روشن کردن راهی ست که طی خواهد کرد و دوم جدا کردن حقایق از شایعات است.

اگر یک آرزو با تضمین برآورده شدن داشته باشید آن آرزو چه خواهد بود؟

سامان - در کنار خانواده بودن، اما در رابطه با شخصیت همین که هستم با اتفاقی که در مسیر برایم اتفاق افتاده است را با تمام تلخی اش دوست دارم چون تفاوت هایی را در خود با افراد عادی می بینم که در مسیر سخت زندگی یاری ام می کنند.

حسین - آرزو دارم کشورم برای همگان مخصوصاً هم احساسانمان کشوری امن باشد و مردم که تعیین کننده نوع حکومت نیز می باشند آمادگی پذیرش مفهومی به نام اقلیت جنسی را پیدا کنند و از این بابت دگرباشان هیچ گونه تهدید یا فشاری را حس نکنند.

امیر - پذیرش جامعه دگرباشان در ایران آزاد

دیدگاه تان در مورد فعالیت های سازمان ایرکو چیست؟

سامان - کمک

تماس با هرمزد : hormazd_۱۳۶۲@yahoo.com



گفتگو ۱

رامین جعفری (مصاحبه با آقای محمد راهبی)

محمد راهبی، یک مرد ایرانی پر تلاش و موفق است و بیش از سی سال است که در غربت و دور از وطن زندگی می کند و با سختی های غربت آشناست. شغل او آرایشگری است و معروف ترین خواننده ها و سوپراستارهای زن ایرانی برای میک آپ نزد او می روند. وی ساکن امریکاست و با دو فرهنگ غرب و شرق به خوبی آشناست. صحبتی دوستانه داشتیم با محمد راجع به جامعه LGBT ایرانی که دوست داریم شما هم بشنوید.



برای شروع میشه خودتو معرفی کنی؟

من محمد راهبی هستم، اهل شیراز شهر شعر و ادب ایران و بیش از سی سال هست که خارج از ایران زندگی می کنم. پس از خروج از ایران ابتدا به هند و بعد یک سال به لندن رفتم و بعد از گذراندن دوره های آرایش به آمریکا اومدم و در شهر تکزاس در دانشگاه آلبینتون در رشته شیمی تحصیل کردم. کار آرایش گری رو در همان دوران هم انجام می دادم. در آخر دوره تحصیلی دانشگاهی به کالیفرنیا رفتم و به خیلی از ایالت های آمریکا سفر کردم و الان در شهر لوس آنجلس ساکن هستم.

چی شد که شغل آرایشگری رو انتخاب کردی؟

آرایشگری رو از بچگی دوست داشتم ولی به دلیل تعصب های خانوادگی و مشکلاتی نظیر این که در ایران بود نمی تونستم به این کار ادامه بدم. از اونجایی که علاقه به کاری که دوست داری توی کار موفق ترت می کنه، منم ترجیح دادم طبق علاقه م شغلم رو انتخاب کنم و خدا رو شکر پله پله مراحل ترقی رو طی کردم و به موفقیتی که دوست داشتم دست پیدا کردم و الان در سطح بین المللی کار می کنم و هنوز هم برای بهتر شدن تلاش می کنم.

خودت دوست داشتی که آرایشگر خانمها باشی؟ منظورم اینه که چرا آرایش گری برای آقایان رو ترجیح ندادی؟
من کار آرایشگری رو برای خانم ها و آقایان هر دو انجام میدم، ولی خب ممکنه بیشتر مشتری های من خانم باشند ولی مشتری های زیادی بین آقایان هم دارم.

خوب میدونی که من یک همجنسگرا هستم و به عبارت عامیانه تر "گی" هستم. با این قضیه مشکلی نداری؟

نه به هیچ عنوان. چه مشکلی می تونم داشته باشم؟ رامین این سوال رو که پرسیدی یاد مقدمه مصاحبه ت با شهره افتادم: همه انسانیم سیاه، سفید، سرخ، کوتاه، بلند، چاق یا لاغر. تفاوت آنچنان نیست، دگرجنسگرا و یا همجنسگرا. درخواست زیادی هم نیست، اما انتظار برابری انتظاری بس طولانیست. گرایش ما بخشی از وجود انکار ناپذیریست که وجود خود ماست، در خیابان، در محل کار، در خانه، و یا در صحنه ای مقدس ...

عزیزم من هیچ مشکلی در ارتباط با همصحبتی با یک همجنسگرا ندارم. تفاوتی هم بین انسانها به دلیل گرایش جنسی اونها نمی بینم.

من خبرنگار نشریه چراغ هستم و از طرف سازمان IRQO به مدیریت خانم ساقی قهرمان یک مجموعه مصاحبه انجام خواهم داد و در همین مسیر شما رو به مصاحبه دعوت کردم. آیا شناختی نسبت به سازمان ما و شورای سازمان و خانم قهرمان داری؟

درباره ی سازمان و فعالیت هاش در اینترنت گاهی مطالبی دیدم اما جزئیات رو در مورد سازمان نمی دونم. شورای سازمان رو نمی شناسم، امیدوارم بیشتر درباره شون نوشته بشه. خانم قهرمان رو هم دورا دور می شناسم و کم و بیش در جریان تلاش های ایشان برای حفظ حقوق همجنسگراها و پناهنده های همجنسگرا هستم و همین جا به سهم خودم از تلاش هاشون قدردانی می کنم. با چند پناهنده در ترکیه صحبت کردم و در جریان کارهای سازمان هستم. از طریق وب سایت سازمان هم اطلاعاتی کسب کرده ام که بسیار جالب بود برام.

میدونی LGBT مخفف چه کلماتیه؟

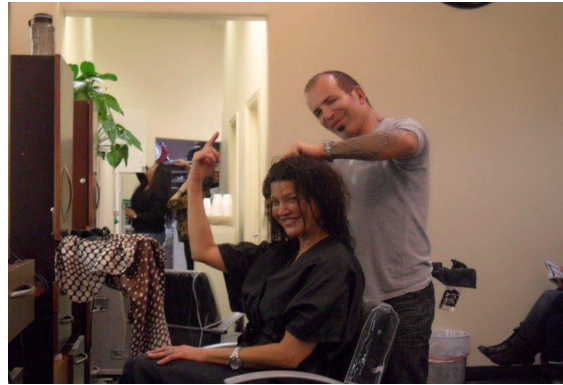
فکر می کنم مخفف کلمات لزبین، گی، بای سکشوال و ترنس سکشوال باشه. این اصطلاح و این اسم ها به گوش ما ایرانی هایی که در امریکا زندگی می کنیم آشناتره تا اونهایی که در ایران هستن.



گفتی که مصاحبه با شهر صولتی عزیز رو خوندی. نظرت چیه؟
بله خوندم. فکر می‌کنم شهره به عنوان یکی از مطرح‌ترین
چهره‌های زن پاپ موزیک ایرانی قدم بزرگی رو برای حمایت از
همجنسگراها برداشت، کاری رو که خیلی از مدعیان حقوق بشر
ایرانی حتی از بیانش امتناع کردند و می‌کنند و همگی دیدیم
که این مصاحبه چه بازتاب خوب و گسترده‌ای در بین همه‌ی
اقتشار جامعه ایرانی داشت و باعث شد که جامعه‌ی هنری در هر
رشته‌ای که هست، در این زمینه (حقوق همجنسگراها) توجه
بیشتری نشون بده و حمایت خودشو اعلام کنه. شهره علاوه بر
این که سالهاست در زمینه‌ی استایل مو و میکاپ با من و
هنرمندان ایرانی دیگه مثل آقای زارع همکاری میکنه، دوست
خیلی خوبی هم برای من بوده و هست و من به عنوان یک ایرانی
همیشه بهش افتخار می‌کنم.



حاضری از طرف من و سازمان ما از هنرمندان صحنه و
آهنگسازانی که می‌شناسی خواهش کنی که من باهشون
مصاحبه کنم؟
چرا که نه. من این کار رو می‌کنم. البته خیلی بهتره اگر خودت
باهشون تماس بگیری و پیشنهاد مصاحبه بدی.
به نظر شما اگه یک شخصیت معروف مثلاً یکی از ستاره‌های
سینمای ایران و یا یک خواننده معروف ایرانی اعلام کنه که
همجنسگراست دید مردم نسبت بهش تغییر می‌کنه؟ به
هوداراش اضافه میشه و یا محبوبیتش رو از دست میده؟
بستگی به سطح فکر مردم داره، هر چه مردم آگاه‌تر باشند و هر
چه آموزش دیده‌تر باشند طبیعتاً پذیرا تر خواهند بود. البته تا
اونجایی که من میدونم معمولاً عکس العمل مردم قابل پیش
بینی نیست.



محمد راهبی- شهره آغداشلو

آیا از اطرافیانت کسی هست که دگرباش باشه؟
بله، چون حرفه من طوری هست که بیشتر از بقیه شاید با
همجنسگراها مواجه میشم، به دلیل این که خیلی از
همجنسگراها به کارهای زیبایی و هنری علاقمند هستند. پس
شاید بتونم بگم که من دوست همجنسگرا زیاد دارم و شاید چند
تا از بهترین دوستای من همجنسگرا باشن.
وقتی که کسی بهت میگه که همجنسگراست راجع بهش چه
فکری می‌کنی؟
هیچ فکر خاصی نمی‌کنم، درست مثل این که کسی بگه
همجنسگرا نیستم. به نظرم این یک مسئله کاملاً شخصیه و در
نوع رفتار و صحبت کردن من نباید تغییری ایجاد بشه.
من به آرایشگری علاقه دارم، به نظرت در این زمینه آیا می‌تونم
از یک پسر استریت موفق‌تر باشم؟
فکر می‌کنم همجنسگراها بیشتر از دگر جنسگراها به آرایشگری
و نگاه هنری در اون توجه نشون میدن، و استعداد اونها هم اگر
نگم بیشتر مطمئناً کمتر از دگر جنسگراها نیست. اما درجه
موفقیت، فکر می‌کنم بستگی به تلاش و پشتکار آدمها داره که
در این مورد فرقی بین همجنسگرا و دیگران نیست.



محمد راهبی- شهره صولتی



از وضعیت پنهاننده های ایرانی در ترکیه خبری داری؟
می دونی؟

زیاد خبر دارم، در سفرهای کاری و غیر کاری که به کشورهای نزدیک ایران دارم از نزدیک می بینم شون و باهاشون صحبت میکنم و تا جایی که از دستم بر بیاد بهشون کمک می کنم. حتی از طریق فیس بوک و اسکایپ باهاشون صحبت می کنم و اونها هم با من خیلی درد و دل می کنن. می دونم خیلی سختی می کشن. زمستانهای سختی رو تحمل می کنن با نبودن گاز و نفت و امکانات. سوخت شون ذغال سنگه و چوب و این خیلی سخته. میدونم که بعضی هاشون سالها در ترکیه به اجبار توقف میکنند و میدونم که جو مذهبی کشور ترکیه و مردم متعصب اون در اکثر شهرها برای جامعه پنهاننده LGBT ایرانی مشکلات زیادی رو ایجاد کرده. میدونم که چندین بار بچه ها مورد ضرب و شتم قرار گرفتن و کلا میدونم که شرایط سخت و دشواری رو دارن تحمل میکنند. ای کاش در مملکت ما، ایران هم آزادی بود و مجبور نبودیم به گوشه و کنار دنیا مهاجرت و یا فرار کنیم.

آیا از نزدیک رابطه پارنتری دو پسر یا دختر رو دیدی؟
بله مرتب می بینم. رابطه هاشون، دعوا و آشتی هاشون، زندگی مشترک و بعد هم گاهی جدایی. مشکلات ویژه ی خودشون رو دارند و باید راه حل های ویژه خودشون رو هم پیدا کنند. به عقیده من اکثر مشکلات از اونجا ناشی میشه که روابط یک زوج همجنس هنوز در بین خانواده ها جا نیفتاده و بچه ها از پشتوانه فکری و تجربی خانواده هاشون بی نصیب می موندن. از این که بگذریم این روابط هم مثل رابطه ی زوج های استریته و آنچنان فرق زیادی نداره.

آیا در جشن ازدواج زوج همجنسگرا شرکت کردی؟
دو یا سه بار شرکت کردم و از نزدیک شاهد پیمان ازدواجشون بودم و وقتی محبت و عشقشون رو از نزدیک دیدم خیلی برام جالب بود و البته نرمال.

حاضری اگه تامین مخارج ممکن باشه، طی یک تور مثلا یک هفته ای به پنهانندگان ایرانی علاقه مند به آرایشگری در ترکیه آموزش رایگان بدی؟

حتما، هر کمکی که از دستم بر بیاد نه تنها برای پنهاننده های همجنسگرا بلکه برای همه ی ایرانی ها انجام خواهم داد. خیلی هم خوشحال میشم اگر در این راه بتونم از تخصصم استفاده کنم.



از وضعیت LGBT ها در ایران چیزی میدونی؟

متاسفانه نه ، چیز زیادی نمی دونم . چون منابعی که من بهشون دسترسی دارم مثل اینترنت و تلویزیون و ... اطلاعاتی در این مورد به من نمیده و فکر می کنم این درست نیست . اما از صحبت با بعضی از پنهاننده ها متوجه شدم که آزادی هاشون خیلی محدوده و مشکلات زیادی از سمت رژیم و حکومت برایشون ایجاد شده . دستگیری توی مهمونی ها و گیر دادن به رنگ مو و طرز آرایش مو و خیلی مشکلات دیگه . این بچه ها حتی برای لباس پوشیدنشون هم مشکل دارن .

با تشکر از محمد راهبی ، هنرمند ارزشمند ایرانی

چراغ

Ramin.cheraq@irqo.org

تماس با رامین :



گفتگو ۲

رامتین آزاد (مصاحبه با امین، همجنس‌گرای ساکن تهران)



_اره دقیقا. چون به نظر من اصلا با این موضوع کنار نمیان.

_خانواده تو مذهبی هستند؟

_خانواده من معتقد و سنتی هستند. نماز می خونند روزه می گیرند. حالا نمی دونم اسم این میشه مذهبی یا نه.

_خانواده با جمع دوستان و روابط تو مشکلی ندارند؟

_در بعضی مواقع که دوستم ظاهر پسرورنه ندارن چرا مشکل دارند. یا اگه سن دوستانم به من نخوره.

_خوب مورد خاصی بوده که بخوای تعریف کنی؟

_آره من دوستی داشتم که ۳ سال از من کوچکتر بود و به اصطلاح بیبی فیس (Baby Face) بود. بعد که خانوادم دیدنش گفتن خجالت نمی کشی که با بچه ها دوستی؟

_ تازه گفتی که وضعیت تو توی خانواده بهتر از همجنس‌گرایایی هست که میشناسی شون؟

_آره چون یک جواری دنیای خودم و دوستانم رو از دنیای خانواده جدا کردم. به جز افرادی که از فیلترم رد میشن.

_از اجتماع بگو. از کوچه خیابون دانشگاه...

_از اجتماع بخوام بگم یک جواری زندگی همجنس‌گراها تو ایران زیر زمینی هستش. یا یک طور دیگه میشه گفت که همجنس‌گراها اکثرا برای ورود به اجتماع، چه کار، چه دانشگاه باید ماسک بزنند. ماسک استریت بودن.

_یعنی مجبوری خودت رو انکار کنی؟

_دقیقا. یک جواری ۲ حالت داره یا ماسک می زنی که باید فردی درونگرا باشی یا اینکه نمی زنی و هزار و یک مشکل.

_تازه من فکر می کنم همین ماسک زدن هم مشکلات خودش رو داره. درسته؟

_آره. ولی چقدرشو خدا می دونه. چقدر می تونی خودت رو انکار کنی؟ چقدر می تونی فیلم بازی کنی؟

_اگه کسی نخواد این طوری باشه یا در توانش نباشه چی میشه؟

_از همون اول صبح که از خونه یاد بیرون مشکلات شروع میشه. مورد تمسخر قرار می گیره، دچار اذیت میشه و هزار تا چیز دیگه. خود من ترجیح میدم با این افراد بیرون نرم چون واقعا اذیت میشم. از این که ۴ نفر که شاید دو کلاس هم سواد ندارن الفاظی رو به کار ببرند که شایسته نیست و دوست من رو به دلیل ظاهرش مسخره کنند اصلا خوشم نیامد.

_آره خوب سخته که دوستان مورد تمسخر قرار بگیرند و نتونی کاری انجام بدی.

_ امین جان چند سالت و چند ساله که می دونی همجنس‌گرا هستی؟

_من ۲۲ سالمه و دانشجو هستم. شاید دقیقا از دبیرستان به پسرها حس خاصی داشتم ولی آره از ۱۷ سالگی فهمیدم دقیقا همجنس‌گرا هستم.

_اون زمان که فهمیدی چه حسی داشتی؟

_شاید یک جور کشف

_می خوام از خانواده حرف بزنیم که شاید کانون آرامش باشه ولی گویا برای همجنس‌گرای ایرانی این طوری نیست نه؟

_من یک ذره اوضاعم بهتره چون تیمم پسرورنه‌ست. ولی باز هم مشکلات خودم رو دارم. اولیش اینه که از این که فقط با پسرها هستی مشکوک میشن بهت که شاید خلاف می کنی. و یک جوری از بقیه هم سن هات متمایز می شی و الان جدیدا کم کم دارم فشار ازدواج رو حس می کنم.

_آهان. یعنی هر چقدر سن ات بیشتر میشه این فشار هم بیشتر میشه؟

_آره. شروع می کنند برات کیس های ازدواج پیدا می کنند و نظر تو رو می پرسند.

_فکر می کنی اگه به خانواده ت بگی همجنس‌گرا هستی چه اتفاقی می افته؟

_اگه راستشو بگم بابام سخته می کنه و بعد اگه سخته رو رد کنه فکر نکنم دیگه جزئی از خانواده باشم و باید دنبال جایی برای زندگی دور از خانواده باشم.

_می فهمم. یعنی اگه با خانواده ت در میان بذاری حتما تو رو طرد خواهند کرد.

به خانواده ها اطلاع ندادند؟
نه چون سن بچه ها بالا بود.
- جالبه یعنی نه تنها نمی شه از خشونت نسبت به همجنسگراها شکایتی نزد مراجع قانونی کرد بلکه از طرف دستگاه حکومتی هم مورد خشونت و آزار قرار می گیرند.
_آره
_چیزی هست که بخوای بگی برای کسانی که از وضعیت همجنسگراها در ایران بی خبرند؟
_فقط می تونم بگم اوضاع برای ماها خوب نیست. ما داریم با سختی ها کلنجار میزیم .
_به نظر تو اوضاع امروز با دیروز چه فرقی کرده؟
_به نظر من بدتر شده. داریم با شرایط سخت آپدیت میشیم.
_آخرین حرف؟
_ماها سعی میکنیم در حالی که می دونیم همجنسگرا هستیم، خودمون رو انکار کنیم و خیلی سخت، به خودمون لطمه می زنیم.
_امین جان مرسی ازین که وقتتو در اختیار من گذاشتی خواهش می کنم.



Ramtinazad@gmail.com

تماس با رامتین :

واقعا آدم خجالت می کشه و دوست داره زمین دهن باز کنه و تورو بلعه. حالا شاید خیلی ها از رفتن به مناطقی از تهران که حالا به عناوینی پاتوق همجنسگراهاست خودداری کنند و بدشون هم بیاد ولی من شخصا بدم که نمیداد هیچ، اگر پاش بیوفته از دوستانم دفاع هم می کنم.
- آیا در مورد گردش با دوستان همجنسگرا، تا حالا برات مشکلی پیش اومده؟
- ما یک شبی در حوالی چهارراه کالج با ۲ تا از دوستانم در حال قدم زدن بودیم که پلیس بدون لباس فرم و با لباس شخصی به اسم پلیس امنیت ما رو سوار ماشین کرد و برد.
_کارت شناسایی داشتن؟
_نه و ما هم ازشون نخواستیم.
_نگفتن جرمتون چیه؟
_نه
_خوب چرا سوار شدین؟
_چون به هر حال بعد از ۲۲ سال زندگی تو تهران آدم می فهمه که پلیس هستند. بی سیم داشتن. باتوم و گاز. برخوردی با ما کردن تا کلانتری که با قاتل نمی کنند.
_چه کار کردن؟
_کتک زدن در حالی که ما هیچ مقاومت نمی کردیم.
_حرفی نمی زدند که جرم شما چیه؟
_حتی از شوکر هم استفاده کردند. نه و هر گونه حرفی از طرف ما با باتوم و گاز جواب داده می شد. ما رو بردند کلانتری. وقتی من به طور اتفاقی اسم کد ۲۰۲۰ رو شنیدم حدس زدم که واسه همجنسگرا بودن و دیدم که حدود بیست نفر دیگه هم هستند.
_اونجا چه رفتار و برخوردی با شما داشتند؟
_مثل یک مجرم سابقه دار با ما رفتار می کردند.
_اونجا هم حرفی از علت بازداشت تون نزدند؟
_همجنسگرا بودن. البته اونها از این واژه استفاده نکردند. قصدشون اینه که محل هایی که بچه ها هستند رو پاکسازی کنند و نمیخوان مردم تهران ببینند که همچین افرادی هم هستند تو جامعه که زندگی می کنند، خوب این براشون سنگینه.
_آره. مخصوصا در حالی که آقای احمدی نژاد گفته ما در ایران همجنسگرا نداریم. خوب بعد چی شد؟
_قسمتی تو قفس و قسمتی هم تو اتاق افسر نگهبان بودیم. کتک خوردیم و ازمون فیلم و عکس هم گرفتند. تحقیر شدیم.



نوجوان

کاوه اهورایی

نوجوان دگرباش و خانواده

بیشتر از اون، نیاز به یک هم صحبت داریم که به مشکلات مون و درد دل مون گوش کنه. یه نوجوان معمولی هر مشکلی که براش پیش بیاد با یکی از اعضای خانواده اش خیلی راحت در میون میذاره، پدر و مادر هم اول از همه بسیج میشن که مشکل بچه شون رو حل کنن.

اما ما باید به کی رو بیاریم؟ پدر و مادری که اگر بفهمن بچه شون یک همجنس گرا یا یک ترنس سکشواله نظرشون نسبت به فرزندشون عوض میشه و فکر میکنن که بچه شون منحرفه. اکثر اوقات اولین کاری که می کنن اگه فرزندشون تقریباً بین پانزده تا بیست ساله باشه می برنش پیش چندتا روانپزشک و اونا هم هر چی از دستشون بر میاد قرص مینویسن، بچه هم هر روز منزوی تر و ضعیف تر میشه. اگر هم که یه کم بزرگتر باشه هر روز دعوا و درگیری و طرد شدن و قطع بیشتر حمایت ها پیش میاد.

چی کار باید بکنیم؟ ما دلمون میخواد که به پدر و مادر تکیه کنیم و بهشون بگیم که یک دگرباش هستیم و می تونیم تمام انتظاراتی که از ما دارن برآورده کنیم. چیزی آخه لذت بخش تر از خوشحال کردن پدر و مادر هست؟ وقتی که ببینیم با کاری که انجام میدیم کلی ذوق می کنن، هیچ کس نمیخواد که پدر و مادرشو ناراحت کنه، ما هم از قصد که دگرباش نشدیم که اونها رو برنجونیم و خودمونو کلی به دردر بندازیم. باید یه کمی صبر و تحمل مون رو زیاد کنیم و با مسائل واقع بینانه تر رفتار کنیم. نباید تصمیمات احساسی بگیریم چون پدر و مادر همیشه حق رو در درجه ی اول میدن به خودشون، چون خودشون رو بزرگتر می بینن.



"تصویر از گیم Fable برداشته شده است. در این گیم، امکان انتخاب کاراکتر کی به منظور رشد شخصیتی نوجوان همجنسگرا ایجاد شده است"

سلام بچه ها! همونطور که قول داده بودم، این سری میخوام براتون از خانواده های دگر باشان و رابطه ی بین یک دگرباش با خانواده اش و همچنین مسائل موجود بین اونها با هم حرف بزنیم. بچه ها اگه دقت کنید می بینید وقتی یه دختر ازدواج می کنه، مادر دختر تا سال های سال هر غذایی که می پزه و هر بار که سبزی پاک می کنه و هر جور مربایی که درست می کنه و هر جور ترشی ای که می ندازه، یه سهم هم برای دخترش (یا پسر و عروسش) کنار میذاره.

یا مثلاً هفته ای یه بار پسر و عروسش یا دختر و دامادش پای یک سفره دور هم برای شام یا ناهار جمع میشن. میخوام اینو بگم که حمایت خانواده توی حتی ظریف ترین جزئیات زندگی دگر جنس گراها وجود داره، تازه اینا به کنار، حمایت های مالی و خرید خونه و ماشین و برگزاری عروسی و... هم به اونها اضافه کنید.

تازه بعضی از مادر پدر ها قبل از مرگشون اموالشون رو بین فرزندانشون تقسیم می کنن، اگر هم این کارو نکنن بعد از مرگشون یه کمک مالی دیگه هم به بچه هاشون میکنن. اونوقت ماها چی؟ به احتمال زیاد از ارث محروم میشیم تازه ما اصلاً انتظار هیچکدوم از این کارها رو نداریم.

اولین و بزرگترین انتظار ما، از نظر حمایتی اینه که خانواده هامون بعد از این که فهمیدن دگرباش هستیم، قبول مون کنن و وقتی که براشون توضیح دادیم که مثلاً همجنس گرا هستیم و بهشون در این زمینه اطلاعات دادیم، باز ما رو همون فرزند خودشون بدونن یا با بودنمون با کسی که دوست داریم مشکل نداشته باشن. این بزرگترین آرزوی ماهاست. این که خانواده، وقتی فهمیدن که یک دگرباش هستیم، چتر حمایتی شون رو غلاف نکنن.

ما دگرباش ها اکثراً خیلی تنها هستیم و نیاز به یک راهنما داریم که مارو به خودمون معرفی کنه و مسیر درست رو نشون مونه.



خب مرحله ی اول تا زمانی بود که ما هنوز با خودمون مشکل داشتیم و نیاز به راهنما داشتیم که گفتیم باید چی کار کنیم. مرحله ی دوم زمانیه که ما دیگه با خودمون و گرایش و هویت مون کنار اومدیم و میخوایم با کسی که دوستش داریم زیر یک سقف زندگی کنیم، یا نه اصلا باهاش فقط در ارتباط باشیم. توی این مورد تنها انتظار ما اینه که مادر و پدر به کسی که بهش اعتماد کردیم و میخوایم که باهاش سالهای سال بمونیم به دیده ی احترام نگاه کنن نه به چشم یک همخونه ای که باید بچه شون رو از شرش خلاص کنن. این جور موقع ها مادر و پدر هر کاری می کنند که بچه شون رو تحت فشار بذارن. بهترین کار اینه که تلاش کنیم زودتر ازین که اونا بفهمن خودمونو تا حدودی مستقل کنیم. یادمون باشه که گرایش جنسی فقط یک بُعد از ذات ماست نباید اجازه بدیم که روی همه ی زندگیمون سایه بندازه و استعدادها مون رو کور کنه.

اکثر خانواده هایی هم که ادعا میکنند روشن فکر هستند بعد ازین که به حرفای فرزندشون که دگرباشه گوش میدن میگن: "نکنه دگرباش نیستی! نکنه اشتباه می کنی! بهتر نیست به فکر درمان باشی؟! آخه چرا تو؟ حتما اشتباه میکنی" آخه کی پیدا میشه که این همه مشکل رو برای خودش بخره و یک سری چیزهای مهم مثل نگاه سرافرازانه ی خانواده و یه عالمه شرایط اجتماعی خوب رو از دست بده تا فقط بتونه یه ده دقیقه لذت جنسی ببره؟!

بباید قبول کنیم که دگرباش بودن هزاران مرتبه قبل از اونکه به نیاز جنسی ربط داشته باشه، یک نیاز روانی-عاطفیه متأسفانه خیلی وقت ها می بینم هم احساسان خودم اینو قبول نکردن چه برسه به خانواده و این یعنی فاجعه! فاجعه ای که فقط با آگاهی رسوندن حل میشه. این هم از خانواده، البته خیلی چیزای دیگه هم هست که باید در موردشون بحث کرد که من مطمئنم شما دوستای گلم بهم کمک میکنید، نه؟ در شماره ی بعدی قراره که در مورد اینترنت بحث کنیم که بی ربط به خانواده هم نیست و یه جورایی با همه ی مسائل موجود در ارتباطه.

منتظر نظرات تون هستم. فرزند عزیز با من تماس گرفتن و نامه ی زیبایی رو با عنوان **تلاش برای چی؟** برای ستون نوجوان مجله فرستادن که در ادامه می خونید.

بیشتر پدر و مادر ها هم اصلا در مورد گرایش جنسی و هویت جنسی چیزی نمیدونن و فکر میکنن همه ی دنیا مثل خودشون باید باشن. بعضی وقتا که اصلا رومون نمیشه که باهاشون در مورد این جور چیزا صحبت کنیم هرچه قدر هم که فهمیده باشن. توی این مورد تا زمانی که فرهنگ درستی نسبت به دگرباش ها توی ایران پی ریزی نشده اول از همه باید یادمون باشه که به هیچ عنوان نباید به اعضای خانواده مون بگیم که یک دگرباش هستیم مگر این که اولاً بعضی از اعضای خانواده که میخوایم این مسئله رو براشون توضیح بدیم اونقدر آمادگی فکری داشته باشن که با فهمیدن این موضوع توی دردسر نیافتیم اگر هم آمادگیش رو ندارن سعی کنیم به مرور زمان این آمادگی رو در اونها ایجاد کنیم، دوم اینکه به قدر کافی در مورد گرایش و هویت جنسی مون تحقیق کرده باشیم تا بتونیم به همه ی سوالهایی که براشون پیش میاد جواب بدیم و دیگه هیچ شکی نسبت به خودمون نداشته باشیم یا لا اقل یه سری از منابعی که میتونن ازش اطلاعات کسب کنن در اختیارشون قرار بدیم. اکثر دگرباش ها حتی تا آخر عمر هم خانواده شون متوجه نمیشن که فرزندشون یک دگرباشه.



البته الان هم مثل صد سال پیش نیست که یه چیزی مثل دگرباش بودن رو بشه مخفی نگه داشت، بعضی وقتها لازمه که پدر و مادر این موضوع رو بدونن ولی بهتره سعی کنیم تا وقتی که لازم نیست بهشون چیزی نگیم.

اما خب اگه به اونا نگیم پس از کی باید راهنمایی بگیریم؟ به نظر من باید از طریق کسانی که دگرباش هستند و در زمینه های گرایش های جنسی و هویت های جنسی فعالیت می کنند کمک بگیریم که توی اینترنت به وفور پیدا میشن که دارن به صورت رایگان اطلاعات خیلی ارزشمندی رو در اختیار عموم قرار میدن.

نامه فرزاد با عنوان **تلاش برای چی؟** که به ستون نوجوان مجله فرستاده شده. با تشکر از فرزاد

آخر سر هم با این همه هزینه کردن وقت و انرژی امکان این که هر بلایی به سرت بیاد هست. تازه دلت هم خوش است که روزی ایران خالی میشود از هوموفوب ها. می شود اما آن زمان که من کچل گشته ام و شکم تا روی پاهایم آمده است و عصا در دست در خیابان ها باقی عمرم را می گذارم!

یک نوجوان شانزده ساله که تازه با خودش کنار آمده، با یک آقای کمی تا قسمتی محترم آشنا میشه و این آقا اولین سکس رو به خوردش میده و این ها تکثیر می شن در جامعه، طوری که هر چه قدر همجنسگراها رشد می کنن هوموفوب ها هوموفوب تر می شن و از کسی که عمرش رو برای بهبود این وضع صرف کرده در بین دگرباشان نامی خوش و در بین دگر جنسگراها گمنامی باقی خواهد ماند.

نهایتا اینکه شخصی می ره و به نمایندگی از یک ملت میگه که ما اصلا همچین چیزی در کشورمان نداریم! بعد اونوقت در نظام وظیفه فوج فوج معافیت همجنس خواهی میدن و این همجنس گرا از خانواده مطرود میشه که هیچ، در بین دوستان و محل کار هم اعتباری نخواهد داشت. میگي نه؟ پرس!

حالا همه ی اینا به کنار، سوره ی لوط از قرآن شریفه هم به کنار، باید برای کافران، منتقد قرآن بشی و برای مصلحان، مفسر قرآن! تنها چیزی که این وسط در نظر نمی گیرند اینه که با وجود همه ی این مشکلات، عقل من همجنس گرا پاره سنگ بر نداشته که بخواد این راه رو برای خودش انتخاب کنه. عزیزم انتخابی نیست! فدات شم انتخابی نیست! حالا با وجود همه این ممنوعیت ها و مشکلات ایران، بهتر نیست عوض این که وقتمون رو صرف ناله و نفرین کردن قومی کنیم که قرار نیست به این زودی ها ما رو بفهمند، جلوی کور شدن استعداد های همجنس گراها رو بگیریم؟ به خداوند قسم! که یک نوجوانی که درگیر قبول گرایش خودش هست، خیلی بیشتر به کمک احتیاج داره تا کسی که غوطه وره در ذهن هوموفوب متلاطمش. چه تجاوز ها که در اثر بی خبری و بی اطلاع بودن نوجوانان صورت نمی گیره و چه فساد ها که پیش نمیداد.

به قول مولانا:

گر بگویم عقل ها را برکنند / ورنویسم بس قلم ها بشکنند
حال من اکنون برون از گفتن است / این که می بینی نه احوال
من است

من فکر می کنم به جای این که انرژی مونو بذاریم روی درمان هوموفوب هایی که هر لحظه امکان داره مارو به جرم همجنسگرایی اعدام، سنگسار، شکنجه و زندانی کنن، بهتره به همجنسگرایانی که تازه با خودشون کنار اومدن یا دارن کنار میان بپردازیم و این انرژی رو صرف حل مشکلات همجنسگراها بکنیم.

چون:

۱. هر چه قدر هم که برای یه هوموفوب توضیح بدی، باز یه ایراد بنی اسرائیلی میگیره و نهایتا شاید با اکراه حرفهات رو قبول کنه. چون یک آدم هوموفوب قبلا به این نتیجه رسیده که تو یک آدم ناپاک و بد هستی و به این راحتی ها حاضر نیست با تو به صحبت بشینه و حرفات رو گوش کنه. البته خیلی از دگر جنسگراها قلب پاک و فکر روشنی دارن و دربرخود منطقی با موضوع های مختلف چیزی کم ندارن.

۲. هر چه قدر هم که تلاش کنی یک هوموفوب از عقاید پوچش برگرده باز یکی دیگه هست که باید همه ی پروسه ی اولی رو برای دومی پیاده کنی.

۳. انگار توضیح دادن در مورد همجنس گرایی مثل یاد گرفتن زبان خارجی می مونه، اگر یه مدت بگذره و با فرد هوموفوب صحبت نکنی، همه ی چیزهای قبلی ای که گفتی از ذهنش پاک میشه، انگار که فرآره!

۴. سوذجو کم نداریم که ... دختره برای این که به پسره برسه چهل هزار تا دروغ در مورد گناه بودن و زشت بودن همجنسگرایی به پسر بدبخت که فکر می کنه همجنسگراست میگه، اونوقت من هر چه قدر هم که فریاد بزنم که اشتباه می کنی و دلیل بیارم بی فایده است. پس بهتره بی خیال کسانى بشی که هنوز با گرایش خودشون مشکل دارن و به این ها همیشه گفت هوموسکشوال های هوموفوب!



<http://www.slapupsidethehead.com/>



من میخوام بگم که همجنس گراها و کلا دگرباش ها با این سه نوع تجاوز روزانه تا دلتون بخواد دست و پنجه نرم میکنند. حرفم اینه که دگرباش ها حرف مارو بهتر میفهمند تا بقیه. پس در درجه ی اول باید ملاک رو اصلاح خودمون و رفتار خودمون بدونیم. هر کس باید از خودش شروع کنه و بقیه هم باید بهش کمک کنن.

من اگر بخوام منتظر روزی باشم که ایده آلم باشه، آن روز، روزی خواهد بود که دگرباش ها خودشون رو بشناسند و استعداد های خودشون رو پرورش بدن و همه به هم کمک کنن. نتیجه برام مهم نیست، همدلی و همکاری خیلی شیرین تره. در طولانی مدت میشه برای نتایج مورد نظر برنامه ریزی کرد اما لذت همدلی های بدون چشم داشت و صادقانه، چیز دیگری است که امکان آن در هر دوره ای پیش نمی آد.

والسلام



تماس با کاوه اهورایی : kaave.ahooraaee@gmail.com

خلاصه تا زمانی که دولت درهای گفتگو رو برای بحث های دگرباش ها بسته باشه، روز به روز این وضعیت بدتر میشه که بهتر نمیشه. تجاوز ها راه خودشو ادامه میده و فساد هم که سوار شده پیاده هم نمیشه و همواره در کنار نام همجنس گرایی، فساد به صورت موازی در ذهن کلی جامعه خوش می درخشه. حالا برادر دگر جنس گرای من که نمیتونی گرایش منو قبول کنی، من وقتمو برای متقاعد کردن تو بذارم بهتره یا برای کسی که با دنیایی از مشکلات روبرو شده؟ برای کسی که به زودی گرایش جنسیش به خاطر نبود راهنما سایه میندازه روی زندگی و استعدادهای درونیش، کسی که میتونسته به نوازنده ی خوب، به دکتر خوب، به مهندس خوب، اصلا به آدم خوب باشه؛ حالا به به آدم منزوی، ضعیف و بی اعتماد به نفس تبدیل شده.

من تجاوز به نوجوانان همجنسگرا رو به سه دسته تقسیم کرده م. تجاوز های روشن و تاریک و خاکستری سه دسته تجاوزی هستند که برای همجنس گراها در سن پایین به شدت اتفاق میوفته. تجاوز روشن یعنی چاقو بزارن زیر گلو و به زور بهت حمله ی جنسی کنن که من ندیدم ازین دسته افراد که بیشترین نوع تجاوز ها به خاطر بی احتیاطی های خانواده پیش اومده. تجاوز تاریک یعنی به بچه ی هفت ساله ازین که به آلت تناسلی مرد دست بزنه لذت می بره، و این آقای مرد هم که نمیدونم میشه بهش نام انسان رو داد یا نه، مخالفی با این موضوع نداره. این بچه مثل جوجه ایه که تازه سر از تخم درآورده و در آسمان رها میشه شاید اگر تا به زمین برسه بتونه پروازو یاد بگیره اما همه مون می دونیم که متاسفانه نهایتا به زمین برخورد خواهد کرد. تجاوز حتما نباید از نوع هارد سکس باشه که، منحرف کردن به فکر معصوم هم نوعی تجاوزه. واقعا چطور میتونه به نفرآدم بالغ این قدر پست باشه که بخواد با به بچه یا نوجوان معاشقه کنه؟

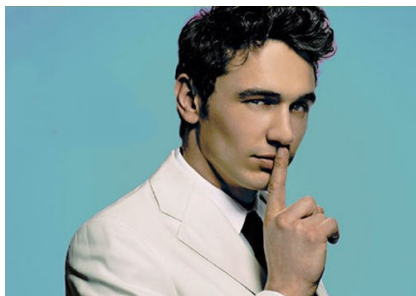
تجاوز خاکستری هم تکرار خیانت در حق یک شخصه، خیانت به کسی که در اعمال و گفتارش صادقانه ترین شیوه رو در پیش گرفته و طبیعیه که یک نوجوان که هنوز وارد جامعه نشده به دلیل سادگی و صداقتش بهترین طعمه برای این نوع تجاوزه.

جیمز فرانکو: «شاید همجنسگرا هستم»

چراغ



جیمز فرانکو، بازیگر معروف و خوش‌چهره و خوش‌بدن هالیوودی، که نقش‌هایی در فیلم‌های ۱۲۷ ساعت و جیمز دین و .. بازی کرده است، از امور جنسی‌اش می‌گوید. البته، بحث انتخاب در میان نبوده است، جیمز فرانکو در یک گفتگو مجبور شد که بگوید علت این‌که این‌همه در فیلم‌هایی با محوریت همجنسگرایی بازی می‌کند چیست.



جیمز فرانکو در آخرین گفتگویی که با مجله‌ی لس‌آنجلس تایمز داشت، درباره‌ی شایعاتی که در مورد وی این‌جا و آن‌جا شکل گرفته (آیا او دگرجنسگراست یا همجنسگراست؟) پاسخ داد. وی گفت که نقش‌ها را به‌خاطر گرایش‌های جنسی‌ای که داشته‌اند انتخاب نکرده است، بلکه به‌خاطر عمق آن‌ها بوده که خواسته آن‌ها را بازی کند. وی در پایان گفت «می‌خواهید بدویند چی‌ه؟ اصلن من شاید همجنسگرا هستم.»

حمید پرنیان

همجنسگرایان علیه مهمان همجنسگراستیز سی‌ان‌ان اعتراض کردند

ترجمه‌ی چراغ

گروه معروف GLAAD (اتحاد همجنسگرایان علیه بدنامی و افترا) امضای اینترنتی به راه انداخته تا سی‌ان‌ان را وادار کند که مهمان‌هایی به برنامه‌های خود دعوت کنند که همجنسگراستیز نباشند. این کمپین پس از آن به راه انداخته شد که جان کینگ، مجری برنامه، قانون «نپرس و نگو» را موضوع برنامه‌ی خویش قرار داد، قانونی که می‌گوید همجنسگرایان آمریکایی نباید وارد ارتش شوند.



در این برنامه، پیتر اسپریگ، تحلیل‌گر سیاسی، نیز دعوت شده بود که به گفته‌ی گروه GLAAD «باورهای آسیب‌رسان و خطرناک و دروغی درباره‌ی همجنسگرایان دارد.»

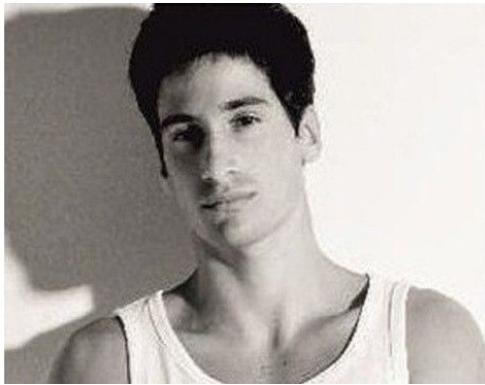


امضای اینترنتی در بیانیه‌ی خود می‌گوید «اگر شما برنامه‌ای در مورد آموزش و پرورش داشته باشید آیا مهمانی را دعوت می‌کنید که از معلم‌ها متنفر باشد؟ یا اگر برنامه‌ای در مورد کشاورزی داشته‌باشید مهمانی را دعوت می‌کنید که معتقد است کشاورزی گناه است؟»

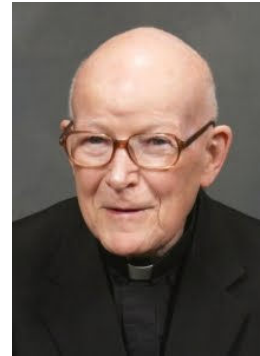
بنیان‌گذار گروه کاتولیکی حمایت از همجنسگرایان درگذشت ترجمه‌ی چراغ



این مدل پرتغالی، رناتو سبیرا، به دوست‌پسر ۶۵ ساله‌اش، کارلوس کاسترو، گفته بود که همجنسگرا نیست و صرفن برای پول بوده است که با او معاشرت کرده است.



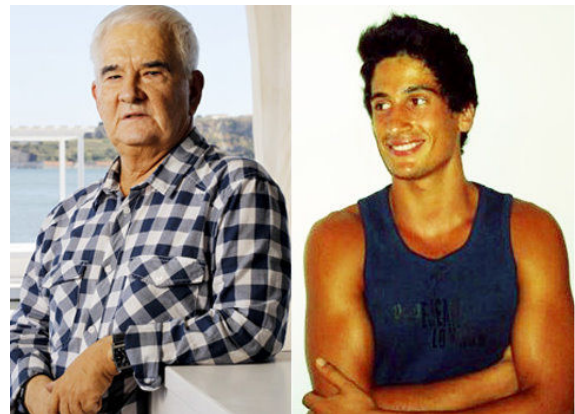
پلیس جسد خونین کاسترو را در هتلی پیدا کرد و کیسه‌ی بیضه‌اش با بطری خردشده‌ی شراب پاره شده بود. پلیس سبیرا را در بیمارستانی نزدیک به هتل دستگیر کرد. سبیرا برای درمان جراحتهایی که برداشته بود به بیمارستان رفته بود. دو نفر از دوستان سبیرا به پلیس گفته‌اند که وی فقط وانمود می‌کرده که با کاسترو معاشرت جنسی داشته. کارلوس کاسترو پیش از مرگ‌اش به دوست‌اش گفته بود که رفتار عجیب و نامعمول سبیرا وی را می‌ترساند و در مورد امنیت خویش ایجاد نگرانی می‌کند. سبیرا هم‌اکنون در بخش روان‌پزشکی پلیس نگهداری می‌شود.



جان هاروی، بنیان‌گذار «جرات» گروه بین‌المللی کاتولیک‌هایی که همجنسگرا هستند، درگذشت. وی که در فیلادلفیا به دنیا آمده بود ۶۶ سال کشیشی کرد. هاروی گروه مذکور را به سال ۱۹۸۰ در شهر نیویورک تاسیس کرد و می‌خواست بر اساس موازین آموزه‌های کاتولیکی به کاتولیک‌هایی که تجربه‌ی همجنسگرایانه داشته‌اند کمک و حمایت برساند. این گروه که تایید واتیکان را به همراه دارد، امروزه بیش از ۱۱۰ شعبه در سراسر جهان دارد.

دوست‌پسر روزنامه‌نگار کشته‌شده، همجنسگرا نبوده است

ترجمه‌ی چراغ



مدل ۲۰ ساله‌ای که به اتهام قتل و مثله‌کردن دوست‌پسر روزنامه‌نگارش بازداشت شده است می‌گوید خودش را همجنسگرا نمی‌داند و در مشاجره‌ی پیش از قتل نیز همین را به دوست‌پسرش گفته بود.

ازدواج زنی دگرجنسگرا با مردی همجنسگرا به عنوان یک پروژه هنری

ترجمه‌ی چراغ



نورا بتنبرگ، ۲۱ ساله، و پل کارترایت، ۲۰ ساله، هر دو دانشجوی هنر هستند که برای یک پروژه‌ی دانشگاهی با هم ازدواج کردند. خانم بتنبرگ که آلمانی است و برای تحصیل به شهری در انگلستان آمده بود، می‌گوید «این ازدواج، یک اتحاد هنری است تا یک اتحاد مبتنی بر عشق. ما می‌خواستیم به هم بپیوندیم و هنرمان را بسازیم. البته این ازدواج، یک ازدواج واقعی و حقیقی است.»

«ما با ازدواج کردن، هنر ازدواج را تولید کردیم. اگر ما روزی تصمیم بگیریم که با شخص دیگری ازدواج کنیم، آن وقت پروژه‌ی هنری‌مان به پایان می‌رسد. البته ما نمی‌خواهیم این اتفاق بیافتد و می‌خواهیم تا پایان عمر با هم باشیم. در واقع، ازدواج یک‌نوع بنیاد برای هنر ماست. ما عاشق هم‌دیگر هستیم، اما به طریق متفاوتی. خانواده‌ی ما، بعد از شنیدن این خبر بسیار شک‌زده بودند، اما بعد حمایت کردند و توانستند ما را بفهمند»

دکتر جیمز فیشر، رییس هنرهای زیبای دانشگاه ورکستر می‌گوید «نورات و پل دانشجویان سخت‌کوشی هستند. آن‌ها با هم زندگی و کار می‌کنند و هنرمندان متعهدی هم هستند.»

نخستین موزه‌ی ملی همجنسگرایان در آمریکا

ترجمه‌ی چراغ

منطقه‌ی کاسترو، به منطقه‌ی همجنسگرایان سان‌فرانسیسکو معروف شده است. به‌تازگی نخستین موزه‌ی مخصوص همجنسگرایان در این منطقه گشایش یافته است. از عینک آفتابی هاروی میلک، فعال همجنسگرای آمریکایی و سرپرست اداری سان‌فرانسیسکو که فیلم «میلک» را از زندگی او ساخته‌اند، گرفته تا دست‌نوشته‌ها و وسایل سکس وی در این موزه حفاظت می‌شود.



مکان این موزه، فروشگاه قدیمی‌ای بود که برای پنج سال اجاره شده است و مسوولان این موزه برای اداره و نگاه‌داشت این موزه از مردم درخواست کمک کرده‌اند.

همجنسگرایان کانادایی هنوز هم نمی‌توانند خون اهدا کنند

ترجمه‌ی چراغ

سازمان خون کانادا می‌گوید هنوز هم از پذیرفتن خون همجنسگرایان معذور است. از سال ۱۹۷۷، سازمان خون کانادا چنین قانونی را وضع کرده است و معتقد است مردان همجنسگرا در آستانه‌ی خطرناکی از اچ‌آی‌وی مثبت قرار دارند. اما منتقدین با چنین استدلالی مخالف هستند. آن‌ها می‌گویند این منع قانونی، بسیار همجنسگراستیزانه است و این رفتار جنسی خطرناک است که افراد را در معرض دچار شدن به اچ‌آی‌وی مثبت قرار می‌دهد و نه سکس‌داشتن با هم‌جنس خود. سخنگوی سازمان خون کانادا گفت که آن‌ها چشم به کشورهای دیگر دوخته‌اند و منتظرند ببینند کشورهای دیگر چه اقدامی انجام می‌دهند. در برخی کشورها همجنسگرایان می‌توانند خون اهدا کنند.



دگر جنس گونه‌های نیالی شهروندی ندارند

ترجمه‌ی چراغ

به‌اوانا ها کال ۲۶ ساله، همیشه از پوشیدن لباس مردانه متنفر بوده است، اما در جامعه‌ای رشد کرده که «جنسیت سوم» یا همان دگر جنس گونه‌ها را قبول ندارد؛ ها کال می‌گوید هیچ گزینه‌ای ندارد.

وی می‌گوید «اگر لباس پسرانه نپوشم خانواده‌ام نمی‌گذارند خانه را ترک کنم. و مجبورم با لباس مردانه هر روز بروم سر کار.» او سر راه، به یک فروشگاه می‌رود و لباس‌هایش را عوض می‌کند و «کلی» آرایش می‌کند و بعد سر کار می‌رود.

ها کال هیکل مردانه‌ای دارد اما می‌گوید درون خود ش زنی را حمل می‌کند. «من می‌خواهم شبیه دخترها لباس بپوشم و دختر به نظر برسم. اما چون جنسیت سوم هستم نمی‌توانم.»

ها کال در خانواده‌ای متوسط به دنیا آمد. او می‌گوید وقتی کمی بزرگ‌تر شد فهمید که دوست دارد لباس‌های خواهرهایش را بپوشد و در مدرسه ترجیح می‌دهد با دخترهای کلاس‌اش باشد تا با پسرها.

اما وقتی بزرگ‌تر شد، هم‌کلاسی‌هایش او را دست می‌انداختند. بالاخره، او درخواست می‌کند که مدرسه را ترک کند، چون فهمیده بود که یک دگر جنس گونه است و دگر جنس گونه‌ها در مدارس نمی‌توانند ثبت‌نام کنند.

ها کال تحت آزار و اذیت بزرگ شد. و این بسیار افسرده‌اش کرده بود. وی در ۱۸ سالگی اقدام به خودکشی کرد، چون نمی‌توانست ببیند که دوستان و خانواده و جامعه‌اش با او دشمنی می‌کنند، اما خواهرش او را از این کار بازداشت.



Nepal's transgender population presses for legal rights and social acceptance.

Credit: G. Bjorn

او می‌گوید والدین‌اش کوشیدند او را در اتاق‌اش حبس کنند، اما دست‌آخر همه فهمیدند که او لباس دخترانه می‌پوشد. «مرا کتک زدند، فکر می‌کردند که با این کار می‌توانند من را تغییر دهند. اما بی‌نتیجه بود.»

دادگاه عالی نپال سال ۲۰۰۷ قانونی را عزل کرده است که بر اساس آن، همجنس‌گرایی و دگر جنس‌گونی سببیت (حیوانیت) تلقی می‌شد، و از آن به بعد حقوق کامل به دگر باش‌ها اعطا گشت. اما بسیاری از دگر جنس گونه‌ها می‌گویند تا کنون کارت ملی یا شناسه‌ی شهروندی نگرفته‌اند و نمی‌توانند کار پیدا کنند و در دانشگاه و مدرسه ثبت‌نام کنند و درمان رایگان شوند و چیزی را به ارث ببرند.

از ۲۰ هزار دگر جنس گونه‌ی نیالی فقط ۵ نفر آن‌ها شناسه‌ی شهروندی دارند.

سیامک قادری خبرنگار خبرگزاری ایرنا به چهار سال زندان

محکوم شد بی بی سی فارسی

سیامک قادری، خبرنگار خبرگزاری جمهوری اسلامی (ایرنا) به چهار سال زندان، جریمه نقدی و ۶۰ ضربه شلاق محکوم شد. به گزارش سایتهای حقوق بشری در ایران، اتهام این روزنامه نگار، تبلیغ علیه نظام، تشویش اذهان عمومی و نشر اکاذیب اعلام شده است. سیامک قادری، شش ماه پیش با ورود مأموران امنیتی به خانه‌اش بازداشت شد و از آن زمان در بند ۲۰۹ زندان اوین نگهداری می‌شود. آقای قادری که یکی از منتقدان نحوه اداره خبرگزاری ایرنا بود در حوادث بعد از انتخابات ریاست جمهوری، در وبلاگی به نام "ایرانی‌ما" گزارش‌هایی در باره حوادث پس از انتخابات منتشر کرد. این وبلاگ چند بار فیلتر شد و سیامک قادری که سابقه ۱۸ سال کار در ایرنا را داشت از این خبرگزاری اخراج شد. پس از اخراج این روزنامه نگار از خبرگزاری دولتی ایران، او به دادگاه اداری شکایت برد و دوباره به ایرنا برگشت اما تا زمان بازداشت، در بخش‌های غیر خبری و امور اداری به کار مشغول بود. این روزنامه نگار بعد از سخنرانی محمود احمدی‌نژاد، رئیس جمهوری ایران در دانشگاه کلمبیا که گفته بود "ما در ایران همجنس‌گرا نداریم"، با شماری از همجنس‌گرایان ایران مصاحبه کرده بود. به گفته دوستان آقای قادری، این خبرنگار که حکم ۶۰ ضربه شلاقش به خاطر همکاری با هم‌جنس‌گراها اعلام شده، به حکم صادره اعتراض و تقاضای تجدید نظر کرده است.

دادگاه فرانسه، درخواست ازدواج همجنسگرایان را رد کرد

ترجمه‌ی چراغ

در اروپا چندین کشور هستند که ازدواج همجنسگرایان را آزاد کرده‌اند و امید است که در فرانسه نیز این حق و قانون به رسمیت شناخته شود. فرانسه درباره‌ی ازدواج همجنسگرایان منع قانونی قائل است. مجمع قانون اساسی فرانسه می‌گوید هیچ تناقضی در قانون یافت نمی‌شود و حقوق اساسی انسان‌ها در آن به رسمیت شناخته شده است.



اما در نظرخواهی جدیدی که منتشر شده است مردم شدیدن نسبت به گذشته تغییر عقیده داده‌اند و اکثریت مردم فرانسه با ازدواج همجنسگرایان موافق هستند. نتایج این نظرخواهی نشان می‌دهد که ۵۱ درصد از نظردهندگان موافق ازدواج همجنسگرایی هستند و ۳۵ درصد آن‌ها مخالف. این در حالی است که در سال ۲۰۰۶ درصد مخالفان ۵۱ بوده است.

فرانسه از ۱۹۹۹ به همجنسگرایان اجازه داده است که (به جای ازدواج) پیوند مدنی داشته باشند. ازدواج همجنسگرایان (در اروپا) در بلژیک، هلند، نروژ، سوئد، و اسپانیا آزاد است. آفریقای جنوبی و آرژانتین و کانادا و برخی از ایالات آمریکا نیز همجنسگرایان می‌توانند ازدواج کنند.

تماس با حمید پرنیان : parnianhamid@gmail.com



هند استعداد بالایی برای جذب گردشگران همجنسگرا دارد

ترجمه‌ی چراغ

سال پیش، دادگاه عالی هند با آزادی همجنسگرایی و به رسمیت شناختن حقوق آن‌ها، پیامی دوستانه به همجنسگرایان و دگرباشان جهان فرستاد. کارشناسان صنعت گردشگری می‌گویند گرچه شمار گردشگران همجنسگرا به هند رو به افزایش است اما هند راه درازی در این زمینه دارد. آمارها نشان می‌دهند که زوج‌های همجنسگرا در مقایسه با زوج‌های دگرجنسگرا معمولن از وضعیت مالی به‌تری برخوردارند و پول بیشتری در مسافرت‌ها خرج می‌کنند. یکی از بزرگ‌ترین چالش‌های پیش روی صنعت گردشگری هند این است که حساسیت و فهم بیشتری به زوج‌های همجنسگرا نشان دهد تا بتواند هم‌دوش کشورهای دیگر (هم‌چون کانادا و آمریکا و هلند و ...) شود.

فعال حقوق همجنسگرایان اوگانادایی کشته شد

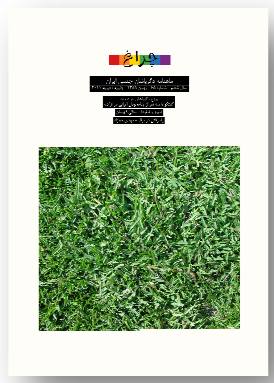
ترجمه‌ی چراغ



به گزارش سی‌ان‌ان، پیکر دیوید کاتو، فعال حقوق همجنسگرایان، نزدیکی‌های خانه‌اش در پایتخت اوگانادا (کامپالا) غرقه در خون پیدا شد. همجنسگرابودن در این کشور غیرقانونی است و ۱۴ سال زندانی دارد. دیوید باهاتی، نخست‌وزیر این کشور، در سال ۲۰۰۹ تلاش کرد تا مجازات مرگ را برای همجنسگرایان اوگانادایی به تصویب برساند که لایحه‌اش با شکست روبه‌رو شد.



دوستان عزیز، ما را از نظرات خود مطلع کنید تا بهترین مجله ی دگرباشان جنسی را بسازیم.
با آرزوی موفقیت و شادی
چراغ
بهمن ماه ۸۹



با تشکر از ظاهر زاکاربان برای طراحی زیبای جلد مجله

nevisht@gmail.com
parnianhamid@gmail.com
afsaneshafei@gmail.com
hamzaaad@gmail.com
pesarekhaste@gmail.com
hormazd_۱۳۶۲@yahoo.com
ramin.cheraq@irqo.org
kaave.ahooraaee@gmail.com
ramtinazad@gmail.com
shervin.daryadar@gmail.com

تماس با هم کاران این شماره : ساقی قهرمان
حمید پرنیان
افسانه شفیعی
مهدی همزاد
خشایار
هرمزد
رامین جعفری
کاوه اهورایی
رامتین آزاد
شروین دریادار